

Nekai.blogfa.com

Behroozi.tk

bagher_behroozi@yahoo.com

مرکز درسی دانشجویان ارشد پیام نور
ادبیات عرب جزوه و نمونه سوال و کتاب

ص ۱۱) الفصل الأول : الأدب المقارن : ادبیات تطبیقی

المبحث الأول : التعاريف : مبحث اول : تعريف ها

المبحث الثاني : نشأة الأدب المقارن : مبحث دوم : پیدایش ادبیات تطبیقی

المبحث الثالث : ظهور الأدب المقارن و رواده : مبحث سوم : پیدایش ادبیات تطبیقی و پیشگامان جلوداران این ادبیات

ص ۱۲) المبحث الأول : التعاريف : مبحث اول : تعريف ها

عنوان درس هست ادبیات مقارن ، طبیعتاً ما باید هر دوی این واژه را تعریف کنیم ادبیات یعنی چی ، مقارن یعنی چی ؟ چون عنوان کتاب الأدب المقارن هست ، ما می بایست ابتدا کلمه های « الأدب » و « المقارن » را تعریف کنیم .

*** ما هو الأدب (ادب چیست) ؟** علیرغم اختلاف دیدگاه پژوهشگران ، در رابطه با تعریف کلمه « ادب » اما همگی بر این مسأله اتفاق نظر دارند که در هر کار ادبی ، اجتماع (در کنار هم قرار گرفتن) دو عنصر اساسی ضرورت دارد ، این دو عنصر اساسی عبارتند از : ۱ - تفکر و اندیشه ۲ - قالب و چارچوب فنی برای تعبیر از احساسات ادیب (یعنی هر کار ادبی باید دو تا ویژگی داشته باشید یکی اینکه تفکر و اندیشه ای در ورای کار باشد و دوم اینکه ادیب برای تعبیر از احساسات خود باید یک قالب و چارچوب فنی را در نظر بگیرد و به آن پایبند باشد) خواه این پدیده می خواهد طبیعت را توصیف کند و یا امید ها و درد و رنج هایش را به تصویر بکشد . برای هر کدام از این ها باید یک قالب فنی را در نظر بگیریم (خلاصه بحث : عنوان درس هست ادبیات مقارن طبیعتاً ما باید هر دوی این واژه را تعریف کنیم ادبیات یعنی چی ، مقارن یعنی چی ؟ در تعریف ادبیات علیرغم اینکه پژوهشگران در رابطه با معنی ادب اختلاف نظرهایی دارند اما همه آنها بر این نکته اتفاق نظر دارند که در هر کار ادبی ما باید دو تا عنصر را در کنار همدیگر داشته باشیم یکیش تفکر و اندیشه است و دومی انتخاب یک قالب فنی برای تعبیر از احساسات ادیب ؛ خواه این احساسات توصیف طبیعت باشد یا بیان امید ها و آرزوها و درد و رنج ها ، که برای بیان این احساسات ادیب ما نیاز به یک قالب فنی داریم و این چیزی هست که مورد اتفاق همه پژوهشگرانی است که در حوزه ادبیات کار می کنند)

*** ما هو الأدب المقارن (ادبیات مقارن چیست) ؟** تعریفی که برای ادبیات مقارن عرضه شده است به تعداد پژوهشگرانی که در این زمینه مطلب نوشته اند و قلم زنی کرده اند کثرت و فراوانی دارد (یعنی به تعداد تمام آن کسانی که در حوزه ادبیات تطبیقی مطلب نوشته اند برای ادبیات تطبیقی تعریف عرضه شده است) اما همه این تعریف های مختلف و متعدد اختلاف زیادی با یکدیگر ندارند و شاید بشود گفت در محتوی با هم دیگر اتفاق دارند که در این جا به چند نمونه از تعریف هایی که در ادبیات مقارن عرضه شده است اشاره می کنیم .

ص ۱۴) يقول « كلودا بيشوا » الأدب المقارن هو الفن المنهجي ، عبر بحث علاقات التشابه (القراءة والتأثير) و

تقریب الأدب من باقی میادین التعبير أو المعرفة ، أو الأحداث و النصوص الأدبية فیما بینها ، سواء كانت متباعدة فی الزمان و المكان أو لم تتباعد ، شریطة أن تنتمی إلى لغات متعددة : یکی از آنها ، تعریف «کلودا بیشوا» است : ادبیات مقارن یک هنر سبک دار است از طریق روابط تشابه (یعنی قرابت و تأثیر) طبق این دیدگاه ادبیات مقارن به موضوع نزدیکی و تأثیر گذاری و تأثیر پذیری ادبیات ها از همدیگر نگاه می کند و نزدیک ساختن ادبیات به سایر میادین تعبیر و شناخت . این رخدادهای و متن های ادبی بحث نزدیک بودن این ها به همدیگر و بحث تأثیر گذار بودن این ها بر یکدیگر و تأثیر پذیری آنها از یکدیگر فرق نمی کند از نظر زمانی و مکانی دور باشند از یکدیگر یا دور نباشند (به عبارت دیگر در ادبیات تطبیقی ما کارمان این است بیان قرابت و نزدیکی متن ها بر همدیگر و یا تأثیر پذیری و تأثیر گذاری ادبیات ها از یکدیگر است فرق نمی کند این ادبیات ها از نظر زمانی و مکانی به هم دیگر نزدیک باشند یا از هم دیگر دور باشند)

« دکتر محمد عبد المنعم الخفاجی » که یکی از پیشگامان ادبیات تطبیقی در دنیای عرب به حساب می آید در تعریف ادبیات مقارن می گوید (این تعریف به نظر من تعریف خیلی قشنگ و جالبی است) : ادبیات تطبیقی عبارت از علم و دانشی که به روابط ادبی می پردازد در میان ادبیات های مختلف و آن نقاط التقاء و بهم رسیدن ادبیات ها در زمان گذشته و در زمان حال حاضر (بنابراین ادبیات تطبیقی از منظر دکتر خفاجی عبارت از علم و دانشی است که به بررسی روابط ادبی میان ادبیات های مختلف و نقاط اشتراک میان آنها در زمان گذشته و حال می پردازد)

« دکتر حسن جاد » نیز در رابطه با ادبیات مقارن (تطبیقی) تعریفی ارائه کرده است و می گوید : ادبیات تطبیقی عبارت از آن جریان های ادبی و جهانی که ادبیات ملی آنها پایه گذاری کرده است و ارتباط تاریخی که با ادبیات های جهانی دارد یعنی ایشان معتقد است که هر قومی ادبیاتی دارد که ادبیات تطبیقی عبارت است از ارتباط تاریخی ادبیات ملی با ادبیات های جهانی و تأثیر گذاری ادبیات ملی در ادبیات جهانی و تأثیر پذیری ادبیات ملی از ادبیات جهانی که به این ادبیات تطبیقی می گویند و ادبیات تطبیقی یعنی اینکه حقایق ادبی را شرح بدهی و به شیوه ای این حقایق ادبی را از زبانی به زبان دیگر منتقل بکنی (بنابراین ادبیات تطبیقی منحصر به این مسأله می پردازد که ادبیات ملی هر کشوری تا چه اندازه از ادبیات های سایر ملل تأثیر پذیرفته است و تا چه حد بر آنها تأثیر گذار بوده است . نقاط اشتراک این ادبیات ها در چیست ؟ که همه این مسائل در قالب ادبیات تطبیقی مورد بحث و کنکاش قرار خواهد گرفت)

یکی از اسطوره های ادبیات جهانی که در رابطه با معنی ادبیات مقارن مطلب نوشته اند نوشته ی دانشمند « ماریوس فرانسوا غویار » برای شما انتخاب کرده که ایشان در این زمینه می گویند: (این تعریف هم با تعریف دکتر محمد عبد المنعم الخفاجی تفاوت زیادی ندارد شاید بشود گفت که یکی می باشند)

ادبیات تطبیقی عبارت است از علم و دانشی که به میزان تأثیر پذیری ادبیات ملی از ادبیات های جهانی و تأثیر گذاری ادبیات ملی بر ادبیات های جهانی می پردازد .

ص ۱۵) در پایان در رابطه با تعریف ادبیات تطبیقی یک تعبیر قشنگ و هدفمند که متعلق به منتقد آقای «ریمون طحان» است را برای شما نقل می‌کنیم و با بیان این تعریف بحث تعاریفی که برای ادبیات تطبیقی ارائه شده است را بکار می‌گیریم؛ که ایشون می‌گوید:

ادبیات تطبیقی یعنی آن پنجره‌ای که ما توسط آن بر ادبیات‌های شرق و غرب اشراف پیدا می‌کنیم؛ ادبیات تطبیقی در حقیقت مثل پنجره‌ای می‌ماند که از طریق آن پنجره شما بر ادبیات‌های شرق و غرب نگاه می‌کنید (اشراف پیدا خواهید کرد)، ادبیات تطبیقی در حقیقت به مثابه یک آینه صاف و پاکی است که در آن آینه؛ ادبیات‌های مختلف دنیا را نظاره‌گر خواهید بود (این هم تعریف ادبیات تطبیقی)

المبحث الثانی: نشأة الأدب المقارن: مبحث دوم: پیدایش ادبیات تطبیقی

ادبیات تطبیقی از حیث علائم و نشانه‌ها و عواملی که به پیدایش آن کمک کرده است تفاوتی با بقیه علوم ندارد یعنی ادبیات تطبیقی هم مثل بقیه علوم ظواهر و علائمی دارد و عواملی هم به پیدایش آن کمک کرده است.

* سوال: ما هو الظواهر و العوامل التي سبقت نشأة الأدب المقارن: این ظواهر و عواملی که به پیدایش ادبیات تطبیقی کمک کرده‌اند چی هست؟ (به هفت نکته اشاره کرده)

۱) مهمترین پدیده در حوزه تاثیر یک ادب در ادبیات دیگر که نتایج مهمی را نیز در پی داشته است عبارت است از: تاثیر ادبیات یونانی در ادبیات رومانی؛ تاثیر گذاری ادبیات یونانی در ادبیات روم قدیمی ترین پدیده در حوزه تاثیرگذاری ادبیات‌ها است و آن زمانی بود که یونان در برابر جیش و لشگریان و سپاهیان روم در سال ۱۴۶ قبل از میلاد شکست خورد یعنی می‌خواهد بگوید که یونانی‌ها شکست خوردند اما در حقیقت طولی نکشید رومیان از نظر فرهنگ و ادب، تابع یونانیان شدند (یعنی از نظر فیزیکی یونانی‌ها شکست خوردند اما توانستند از نظر فرهنگی و ادبی توانستند رومیان را شکست دهند) در چارچوب نظریه محاكاة (نظریه تقلید) که ارسطو در حقیقت جزو منادیان این نظریه هست و منتقدان رومانی بر این دیدگاه تاکید دارند و شاگردانشان را بدان توصیه کردند. منتقد رومی آقای «هوراس» در کتابش فن الشعر دانشجویانش را خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: از مثال‌های یونان تبعیت کنید (تقلید کنید) و شب و روز آنها را مورد پژوهش و مدارس و تحقیق قرار دهید.

ص ۱۶) ۲- در قرون وسطی که از سال ۱۳۹۵ تا سال ۱۴۵۳ میلادی ادامه دارد عواملی ظاهر و پیدا شد (ظهور کرد) که در بعضی از نقاط اشتراک ادبیات‌های اروپایی را متحد ساخت؛ روابط این ادبیات‌های اروپایی با همدیگر مستحکم شد.

۳- در دوران نهضت هم (یعنی قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی) از جانب اروپاییان گرایش به ادبیات قدیمی یونانی و لاتین پیدا شد، عرب‌ها در حقیقت افتخار متوجه ساختن دیدگان به سوی ارزش متون یونانی را دارند یعنی عرب‌ها توانستند انظار و نگاه جهانیان را متوجه ادبیات یونانی بکنند این فضیلت به ملت عرب بر می‌گردد در قالب ترجمه آثار فلاسفه یونانی بویژه ارسطو.

پژوهش های منتقد و شاعر «دورا» در این زمینه دارای اهمیت ویژه ای است و «دورا» هم دانشجویان خودش را به تقلید از قدما توصیه می کرد و ایشان برای دانشجویانش تشریح می کرد که خطیب و سخنور رومانی آقای «سیشرون» تا چه حد مدیون خطیب یونانی آقای «دیموستین» است و برای دانشجویانش تشریح می کرد چگونه شاعر یونانی آقای «فرجیل» از دو شاعر یونانی به نام های «تیوکریت و هومیروس» متأثر شده و بوده است.

۴- و در قرن ۱۸ که عصر انقلاب فرانسه هست و دارای ویژگی گستردگی افق ادبی و نمو و رویش جنبش ترجمه در میان پنج زبان بزرگ اروپا که عبارتند از زبان فرانسه، آلمانی، انگلیسی، اسپانیایی، ایتالیایی. قرن ۱۸ (که دوران انقلاب فرانسه هست) یکی از ویژگی های این قرن انتشار روزنامه ها و مجلات هست. و بدین شکل زمینه برای تبادل افکار و نمونه های ادبی فراهم شد. علیرغم تعصب ملی گرایی که در افکار و روان ملت های اروپایی وجود دارد و می گوید این یکی از عجایب است که در سایه تعصبات ملی قوی، افکار و اندیشه ها گسترش یابد.

ص ۱۷) ۵- **نقطة الالتقاط**: نقطه برخورد: علیرغم اسباب و عواملی که باعث نفرت (منجر به ایجاد نفرت و کراهیت) در قرن ۱۸ میلادی گردید نقاط ارتباطی وجود داشت که ادبای اروپایی را با یکدیگر متحد ساخت و آن نقطه مشترک این بود که همگی ادبیات یونان و قدیمی لاتینی را الگوی برتر می دانستند که باید به آن اقتدا کنند و دنباله رو آن باشند (علیرغم اینکه اروپاییان با یکدیگر اختلاف داشتند و همدیگر را نمی پسندیدند و نسبت به همدیگر تنفر داشتند اما علیرغم این مسایل نقطه اشتراکی بین آنها وجود داشت که آن نقطه اشتراک عبارت بود از اینکه همه آنها معتقد بودند که ادبیات یونانی و ادبیات قدیمی لاتین باید بعنوان الگوی قرار داده شود و از آن پیروی بکنند)

۶- **الأدب العالمی أو عالمية الأدب**: ادبیات جهانی: در اواخر قرن ۱۸ میلادی و اوائل قرن ۱۹، جنبشی سر برآورد که فریاد «ادبیات مقارن» را سر داد که زعیم و رییس این دیدگاه و رویکرد آقای «گوته» شاعر آلمانی بود همان کسی که چشمانش را به خارج مرزهای تنگ اروپا برد؛ همانگونه که خودش بیان می کند ادبیات های شرقی و اسلامی جهانی گسترده و بی نهایت و بیکران است پس پاکی و آرامش یافت؛ به نظر ایشان این جرقه و مشعلی که در ادبیات های شرقی و اسلامی مشاهده کرد گویی به نظر ایشان بسان نور نبوت بود او همچنین در ادبیات های ممالک شرقی و اسلامی چشمه ای گوارا از ابداع و نوآوری یافت که در دیوان خودش از آن تحت عنوان «الديوان الشرقي للمولف الغربي: دیوان شرقی نوشته مولف غربی» صحبت کرده است که در آنجا می گوید:

غرب و شرق با هم اسانس زیبای اشیاء را به تو می بخشند. این همه ناز و اداء را ول کن و پوسته را به کنار بگذار و بر سر این سفره ی بزرگ بنشین و هرکس خویشتن و دیگران را بشناسد اعتراف می کند که شرق و غرب امکان ندارند از هم دیگر جدا شوند.

ص ۱۸) ۷- فکرة الأدب المقارن: تفکر ادب المقارن: بعد از تمام این نشانه ها و علائمی که برای نقد جهانی ادبیات آماده شده نظریه ادبیات مقارن و تطبیقی به صورت آشکارا پدیدار شد این نظریه از جانب اروپاییان مورد قبول واقع شد بعد از اینکه برای آنها آشکار شد که با این علم با وجود پابندی و وابستگی آنها به ادبیات های قومی و اصالت شان یا تبدیل و ایجاد ادبیات های دیگر بجای آن مخالفت نکنند.

المبحث الثالث: ظهور الأدب المقارن و روّاده: مبحث سوم: پیدایش ادبیات تطبیقی و پیشگامان این ادبیات

به محض اینکه قرن نوزدهم سربرآورد ادبیات مقارن نیز ظهور کرد. انگار در آستانه این قرن منتظر بود که قرن ۱۹ شروع شود و به محض شروع، این علم هم ظهور پیدا می کند. ما نیازی به این نداریم که آنچه که در این قرن اتفاق افتاد از نهضت های فکری و نهضت هایی که در حوزه تفکر اندیشه و تکنولوژی پیدا شد شرح دهیم (ما نیاز نداریم بیایم شرح کنیم) و به آن بپردازیم. و باز نیاز نیست که ما بیایم به این مساله بپردازیم که ملت ها کلا ریزشی داشتند به سمت آشنایی با همدیگر و آن گرایش های ژرف علمی و پژوهش های هدفدار. ما به هیچکدام از این مسائل اصلا نیازی نداریم بپردازیم. در همین قرن ۱۹ بود که جنبش رومانتیکی ادبیات سربرآورد و همچنین پیشگامان این جنبش که در حقیقت پیشگامان ادبیات مقارن و ادبیات تطبیقی هم به حساب می آیند.

* سوال: ما هو روّاد الأدب المقارن؟ پیشگامان ادبیات مقارن و ادبیات تطبیقی چه کسانی هستند؟

۱- مادام «دی ستال»: ایشان کسی هست که نام رومانتیکی (رومانتیسیم) را بر این جنبش گذاشت و در نتیجه متاثر شدن ایشان به فلاسفه آلمان نام رمانتیک را بر این جنبش نهاد.

۲- آقای «سنت بوف»: یکی از منتقدان بزرگ فرانسه هست رویکرد ایشان در نقد حالت تحلیلی تطبیقی دارد به مانند خانم «دی ستال» اما توجه ایشان بیشتر متمرکز است بر به تصویر کشیدن شخصیت های ادبا و تأثیرات مختلف در آنها بود.

ص ۱۹) ۳- «هیبولیت تین»: یکی از پیشگامان ادبیات تطبیقی آقای «هیبولیت تین» است که ایشون صاحب این نظریه «تأثیر متقابل عوامل طبیعی و عوامل نفسی و روانی هست و برای او «کورنی و فوالتیر» مثالی زده اند و صاحب نظریه «حرکت مکتسبه» از فرهنگ مردم و تاریخ شان است که کلمه «Moment» یا القوه الموجهة به آن اطلاق می شود و اگر این نظریه در حوزه ادبیات واحد محصور باشد. و اگر بخواهیم برای حرکت مکتسبه در ادبیات عربی مثالی پیدا بکنیم آنچه را که حریری از بدیع الزمان همدانی آنرا در مقاماتش کسب کرده آن بهترین مثال است.

تفکر تأثیر محیط زیست در قرن ۱۵ میلادی در میان غربیان ظهور پیدا کرد این تفکر، پنج قرن قبل از این تاریخ در ادبیات عرب تبلور یافته است. و آن زمانی هست که منتقد عربی آقای «ابوشر آمدی» نویسنده کتاب «موازنه بین الطائیین» (ابوتمام و بحتری) و همچنین عبدالعزیز جرجانی نویسنده کتاب «الوساطة بین المتنبي و خصومه» این تفکر را بصورت

آشکار توضیح داد .

نکته دیگری که باید به آن اشاره بکنیم دیدگاه های غربیان و نظریات آنها مصادف بود با دوران نهضت غربی ، به همین جهت غربی ها این نظریات و دیدگاههای خود را رسماً اثبات و ثبت کردند . اما مسلمانان نتوانستند از این نهضت علمی خودشان در قرون اولیه اسلامی بهره برداری بکنند .

*** سوال : من هو أشهر روّاد ادب المقارن ؟ «ارنست رینان»**

۴- «ارنست رینان» : یکی دیگر از این پیشگامان و جلو داران ادبیات تطبیقی آقای «ارنست رینان» است و مشهورترین این جلو داران هست . دانشمندی که ایمان بسیار قوی به علم و دانش داشت و کتاب ایشون «التاریخ الهام و المنهج المقارن للغات السامیه» تاثیر بزرگی در ترسیخ و تثبیت تفکر ادبیات تطبیقی داشت . یکی از گفته های ایشان که دارای تاثیر بسیار عمیق و ژرفی در پیدایش ادبیات تطبیقی داشت این است . هو یمكن أن یعد

ص ۲۰) ۵- سپس کتاب ادبیات تطبیقی نوشته پژوهشگر انگلیسی آقای «بوسنت» در سال ۱۸۸۱ میلادی پا به عرصه وجود نهاد و در آن کتاب پدیده ادبیات در تاثیر پذیری اش در تمام کشورها با عوامل اجتماعی را مورد مطالعه قرار می دهد

۶- یکی از دیدگاههای آقای «جاستون باری» که ایشان هم جزو پیشگامان به حساب می آید این هست که ایشان می گوید موضوعات مختلف در ادبیات های مختلف عبارتند از عناصری ساده و معمولی که این ادبیات ها از همدیگر به ارث برده اند ، بدون اینکه رویکرد یا نوآوری بزرگی در عناصر اصلی آنها صورت گرفته باشد . (می خواهد بگوید که این موضوعات و عناصر ادبی مثلاً شعر ؛ نثر ، غزل ؛ رثا هست و همه این ها عناصر مشترکی هستند در همه ادبیات ها یافت می شوند و ادبیات ها از همدیگر این موضوعات را به ارث برده اند و تبدیل و نوآوری چندانی در آنها صورت نگرفته است . همینجوری از همدیگر به ارث برده اند)

از همین منظر آقای «جاستون باری» مسایل ادبیات فرانسه در قرون وسطی را مورد پردازش قرار داده ، ایشان بعد از یک مدت پژوهش و تحقیق در رابطه با مسایل ادبیات فرانسه به این نتیجه رسید که ادبیات فرانسه از ادبیات های دیگر از جمله ادبیات های شرقی اقتباساتی داشته است .

یکی از پژوهش ها و کنفرانس هایی که ایشان (جاستون باری) درباره اش مطلب نوشته ، داستان های مردمی فرانسه در قرون وسطی است داستانک هایی که عنوان «فابیلو» را بر آنها اطلاق می کرد . ایشان در این کنفرانس به تاثیر پذیری ادبیات فرانسه از ادبیات های دیگر می پردازد یکی از این مسایل بازتابی هست شعری که در قالب شعری مطرح شده است که ریشه در ادبیات فارسی دارد و در قرن یازدهم میلادی منتشر شده است ، و نوع این داستان های شعری فکاهیات و تهکّم (یعنی تمسخر) هست . این داستان «خسرو و پرویز و موبدان» که در کتاب «محاسن و مساوی» آمده است .

و همچنین داستان «قُبْرَه و صیاد» قُبْرَه یک گنجشک خیلی کوچک است که از ادبیات عرب وارد ادبیات فرانسه شد و

همچنین داستان «الصلّ الذی عاتق القمر»: دزدی که با ماه هم آغوش شد» که از ادبیات فارسی وارد ادبیات فرانسوی شده بود و می بینیم که کلمه «سول» همان کلمه جادویی است که در داستان در اصل در کلیله و دمنه «شولم» آمده است.

ص ۲۱) دانشمندان در قرن ۱۹ به توجه به مقارنات (یعنی قرینه هم قرار دادن اشیاء) برای شناخت حقایق و ژرف نگری در حوزه پژوهش روی آوردند؛ این علوم «علم الحیاة المقارن و علم التشریح المقارن و علم اللغة المقارن» در واقع در نتیجه این قرینه قرار دادن اشیاء بوجود آمد.

ظهور الأدب المقارن: پیدایش ادبیات تطبیقی

ادبیات تطبیقی این گونه و بعد از اینکه اصول و پایه های آن تکامل یافت سربرآورد و دوران تدریس روشمند ادبیات تطبیقی در دانشگاه های غربی از سال ۱۸۹۶ میلادی شروع شد، آنگاه که کرسی ادبیات تطبیقی در دانشگاه «سوربون فرانسه» تاسیس شد این علم جزو برنامه درسی شد که هیچ دانشگاهی از آن خالی نیست (یعنی در همه دانشگاهها این علم تدریس می شد)

مدارس الأدب المقارن: مکاتب ادبیات تطبیقی

* سوال ما هو الأدب المقارن و شرّحوهم؟ مکاتب ادبیات تطبیقی را نام برده و آنها را توضیح دهید؟

در خلال قرن ۱۹ میلادی و نیمه اول قرن بیستم چهار مکتب در حوزه ادبیات تطبیقی خروج کرد. از این چهار تا مکتب، سه تا در غرب بود و یکی در شرق. آنهایی که در غرب بود عبارتند از: ۱- مکتب فرانسه ۲- مکتب آمریکا ۳- مکتب سلافی ۴- مکتبی که در شرق بود مکتب عربی بود.

المدرسة الفرنسية: مدرسه فرانسوی: حال و هوای استراتژی فرانسه کمک کرد که این مکتب فرانسه نقطه تلاقی جریان ها باشد از جمله جریان ادبی. و قسمت اعظم جلو داران ادبیات تطبیقی فرانسوی هستند و به خاطر این جایگاه تاریخی که فرانسه خودش را به عنوان پیشگام ادبیات تطبیقی به حساب می آورد به همین خاطر تکیه داشت بر تقالید و آداب و رسوم دروس دانشگاهی تاکید می کرد. مکتب فرانسه همه تلاشش بر این بود که این درس (ادبیات تطبیقی) را به نام خودش ثبت کند چرا که شخصی به نام «رونی والاک» در صدد این بود که این امتیاز را به نفع مدرسه آمریکایی ضبط و ثبت کند.

ص ۲۲) ۲- المدرسة الأمريكية: مکتب دوم، مدرسه آمریکایی است: ادبیات تطبیقی تکیه و اتکاش به آن سوی اقیانوس آتلانتیک هست و آنجا دارای دو اصل و پایه هست یکیش اخلاقی هست و دیگری فرهنگی. آن اصل اخلاقی در مکتب آمریکا عبارت از به تصویر کشیدن موضع یک امت بزرگ و دارای یک آغوش باز به روی دنیا، دنیایی که کاملاً به خود چسبیده هست و به خود مشغول شده هست. سپس به هر فرهنگ بیگانه ای آنچه را که سزاوارش هست می بخشد (واقعیتها الان در آمریکا کشور هزار رنگ و هزار دین و هزار فرهنگ و هزار زبان است که با آغوش باز با همه فرهنگ ها و قومیت ها برخورد می شود و هر فرهنگی از آن حقوق حقه ی خودش برخوردار است در مکتب آمریکا) این در حالی هست که کاملاً از

آن ریشه های غربی خود ش آگاهی دارد. اما مبدأ فرهنگی به آمریکایی ها اجازه می دهد از این پانوراما (چشم انداز) وسیع و گسترده که بیانگر آنچه که در گذشته تا ابتدای قرن بیستم بوده فاصله بگیرند . پس از تجارب و دستاوردهای اروپا استفاده کردند و آن دیدگاه چشم اندازی برای خدمت به خودشان و دیگران بود .

۳- **المدرسة السلافية** : مکتب سلافی با آن معنای خاص و منسجم وجود ندارد بلکه یک رویکردی ما داریم که پذیرای آن یک گراند های فکری و سوسیولوژی است . سوسیولوژی یک اصلاح فرانسوی است که به معنای علمی است که به مطالعه روابط بین افراد و گروهها و طبقات جامعه می پردازد به همین خاطر ما ملاحظه می کنیم که مکتب سلافی در حقیقت از تشدید و تاکید خصوصیت ملی فراتر نمی باشد ، بیشتر به آن ویژگی های ملی می پردازد یعنی مکتب به معنای واقعی ادبیات تطبیقی به حساب نمی آید چرا که بیشتر در قید و بند ویژگی های ملی می پردازد . در حالی که اصلا فلسفه ادبیات تطبیقی و مکاتب تطبیقی این است فراتر از مرزهای ملی را مورد نگرش و نگاه قرار بدهد پس باید فراتر از رویکردهای ادبیات ملی نظر داشته باشد .

۴- **المدرسة العربية** : مکتب عربی : کلمه مقارن ابتدا در حوزه پژوهش های زبانی که در مدرسه دارالعلوم در سال ۱۹۲۴ میلادی ورود پیدا کرد و در سال ۱۹۴۸ میلادی **نجیب العقیسی** کتاب ضخیمی را که نام ادبیات مقارن داشت از خود برجای گذاشت که در این کتاب ما حدود ادبیات تطبیقی و درحقیقت مباحث و مبانی و مباحث نورانی این علم را با آن آشنا می شویم می شویم و در این کتاب ۷ محور اساسی وجود دارد

ص ۲۳) ۱- تعریف ادبیات با احساس و زیبایی و مثال و خیال و الهام بر پایه های ویژگی هایش از افلاطون تا به امروز

۲- تطبیق آن ویژگی ها بر ادبیات جانی (فرانسه و اسپانیا و ایتالیا و انگلستان و روسیه و اسکندیناوی)

۳- مقایسه و مقارنه آن ادبیات ها با ادبیات عربی از عصر جاهلی تا به امروز .

۴- مقایسه ادبیات جدید عربی با ادبیات جدید فرانسه از منظر شعر و داستان و نمایش و فلسفه و مکاتب ادبی (این در حقیقت محور چهارم کتاب ادبیات تطبیقی است)

۵- سرشماری ادبیان عرب محور پنجم کتاب است .

۶- مقایسه تقویم هجری با تقویم میلادی از سال اول هجرت تا سال ۳۰۰۰ میلادی .

۷- محور هفتم : فراهم و آماده ساختن دانشنامه ادبیات های جهانی (که در ده جلد ضخیم و عظیم سر برآورده است)

ص ۲۷) کتاب الأدب المقارن الفصل الثانی : تمهیدات للدراسة أدبية المقارنة : پیش درآمدهایی برای پژوهش های ادبیات تطبیقی .

المبحث الأول : التأثير و التأثر و المحاکاة : مبحث اول عبارت است از تاثیر گذاری و تاثیر پذیری و تقلید .

ادبیات های جهانی علیرغم انواع مختلفی که دارند اما در میان خود به راههای مختلف و متفاوت تفاعل دارند (تفاعل یعنی کنش و واکنش، تاثیر پذیری و تاثیر گذاری). ملت ها همواره و همچنین به تبادل آثار ارزشمند ادبی خود هستند همان گونه که ناچار به تبادل کالاهای مادی خود هستند (در حقیقت تبادل فرهنگی میان ملت ها امری کاملاً طبیعی و متعارف هست همانگونه که در حوزه اقتصاد و تجارت این مبادله کالا امری طبیعی و متعارف می نمایاند، به عبارت دیگر هیچ کس کشوری را بخاطر وارد کردن یکسری اقلام مادی و تجاری که مورد نیاز داخل هست و در داخل تولید نمی شود مورد ملامت و مذمت قرار نمی دهد بلکه حتی این مساله نشان از کیاست و درایت دولتمردان دارد و امری کاملاً طبیعی هست در تمام دنیا و در همه کشورها متعارف و مرسوم هست که یکسری از تولیدات داخلی را که مازاد بر مصرف داخل هست را صادر می کنند و اقلامی را از خارج وارد می نمایند. در حوزه ادبیات نیز این مساله کاملاً مصداقیت دارد و همه ادبیات های دنیا با یکدیگر در کنش و تعامل بودند)، آثار جاودانه به همین صورت از یک سمت به سمتی دیگر و از ملتی به ملت دیگر انتقال می یابد. همان گونه که ابرها و بادهای از جایی به جای دیگر می روند.

این پرسه «گرفتن و دادن یا متاثر شدن و تاثیر گذاشتن» امری عجیب و غریب نیست در پاره ای از موارد این تاثیر پذیری و تاثیر گذاری امری کاملاً ارادی است و در مواقعی هم هیچ اراده ای در آن دخیل نیست. در هر دو حالت چه قضیه تاثیر پذیری باشد و چه قضیه تاثیر گذاری، هدف در حقیقت تغذیه و تقویت توانمندی های فرد ادیب و انرژی ایشان هست تا آن مواهب و استعدادهای خدادادی خودش را صیقل دهد (تیز کند)، طبیعتاً این امر عیب به حساب نمی آید بلکه عیب آن است که فرد ادیب همه درها را به روی خودش ببندد در خانه خودش بنشیند و کز کند و همه وقتش را اختصاص بدهد به نشخوار کردن آن چیزی که گذشتگان خوب ما از خودشان به یادگار گذاشته اند (این هنر نیست که آدم بنشیند همه روزه ها را بر روی خودش ببندد همه درهای ارتباطی را پلمپ کند همه پل های ارتباط با خارج از خودش را تخریب بکند و تمام وقت خود را در حقیقت به نشخوار کردن آثار گذشتگان اختصاص بدهد این عیب هست). آن گونه که انگلیسی ها بخاطر تعصب برای زبان و ادبیات و تعالیم خودشان انجام دادند و رفتار کردند (از سر تعصب این گونه رفتار کردند) تا آنگاه که ادبیات آمریکایی وارد آن دیار و سرزمین شد و انگلیسی ها ناچار به تعامل با ادبیات های دیگر شدند (بالاخره اصطلاحی ما داریم تحت عنوان «العولمة: جهانی سازی یا جهانی شدن» این کلمه «العولمة» را بعضی ها به جهانی سازی معنی کرده اند و بعضی ها هم به جهانی شدن. یعنی دنیا را تبدیل به یک دهکده بکنند، عده ای معتقدند که طرح و نقشه ای هست و بودجه و انرژی صرف میشه برای اینکه دنیا را به این سمت و سو سوق دهند، عده ای می گویند نه دنیا خودش دارد به این سمت می رود)

ص ۲۸: استمداد و کمک گرفتن شعراً از یکدیگر در حقیقت امر نوظهوری نبوده است، بلکه برعکس کاملاً امری متعارف و مرسوم بوده هست و بسیاری از اهالی ادب به این مساله اشاره کرده اند مثلاً آقای «ابن رشیق القيروانی» نویسنده کتاب

«العمدة» در رابطه با «تولید» با ما صحبت می کند (تولید چی هست؟) تولید عبارتست از اینکه شاعری بیاید معنایی را از افکار و اندیشه های شاعر قبل از خودش در حقیقت استخراج کند یا چیزی را بر آن بیفزاید؛ این امر در حقیقت اختراع و سرقت نیست (بنابراین این امر یک امر مرسوم بوده از دیر باز هم ادبا و شعرا این کارها را کردند و یک کار ضد ارزشی به حساب نمی آمد)

***المحاكاة:** یعنی اینکه آدم سعی بکند خودش را شبیه کسی دیگر بکند محاكاة یعنی آدم سعی بکند شبیه دیگری یا دیگران بشود. در حوزه ادبیات نیز محاکات یعنی اینکه ادیبی از ادیب دیگر متأثر شود خواه در روش یا انتخاب کارهای دیگر که اساس و زیربنای تأثیر گذاشتن و تأثیر پذیری همین محاکات هست و سنت و روشی قدیمی هست که دانشمندان حوزه ادبیات آنرا پذیرفته اند و با دیده رضایت به آن نگاه کرده اند و بر آن تأکید نموده اند و حتی برای موضوع محاکات شروط و قواعدی را نیز وضع نموده اند.

قدیمی ترین پدیده محاکات در پیروی لاتینی ها از یونانیان خودش را آشکار ساخت و آن زمانی بود که رومانیان بر لاتینی یان در اواسط قرن دوم قبل از میلاد پیروز شدند. ما دیدیم که منتقدان قدیمی چگونه دانش آموزان (شاگردان) خودشان را توصیه کردند که به علوم یونانیان روی بیاورند. مانند شاعر و منتقد رومانی آقای «هوراس» و همچنین منتقد رومانی آقای «کانتیلیان» که ایشان گام های گسترده و بزرگی را در عرصه شرح تئوری محاکات برداشتند.

اندیشه و تئوری محاکات فقط در دایره ادبای قدیم منحصر نماند بلکه در عصور وسطی و عصر نهضت (قرن ۱۵ و ۱۶) امتداد پیدا کرد. یکی از واضح ترین نشانه های دیدگاه محاکات نزد «گروه ثریا» بود که این ها هفت شاعر فرانسوی بودند که با نام های: «رونار» و «دوبلی» و «ریمی بلو» و «جودل» و «دورا» و «تائیف» و «بلتیه».

هر کدام از این منتقدان بر دیدگاه محاکات تأکید کردند، و شاگردان خود را بدان توصیه و سفارش کردند و هر کدام برای مساله محاکات مثال هایی را زدند که اینجا مجالی برای باز کردن آنها نیست.

ص ۲۹) همان گونه که منتقدان ایتالیایی این دیدگاه را شرح کرده اند و آنرا مکمل دیدگاه ارسطو در خصوص محاکات و تقلید از طبیعت دانسته اند.

و بدین صورت نظریه محاکات در تمام دوران ادبی گذشته و حتی در عصر حاضر نیز یکی از اصول و پایه های هنر هست که ما تحت هیچ شرایطی نمی توانیم از آن بی نیاز باشیم و منتقدان معاصر برای نظریه محاکات تعبیر جدیدی را بکار بردند مانند «النصیة» یا مرگ صاحب متن بعد از انتشار آن و عدم مالکیت متن (کپی رایت همان مالکیت معنوی اثر هنری و ادبی است، بعضی ها معتقدند که این مالکیت معنایی ندارد) بعضی از منتقدان گفته اند آن چیزی که ادیب می نویسد دیگر در انحصار او نیست او نمی تواند ادعای مالکیت انحصاری آنرا داشته باشد بلکه ملک عام و جزء املاک عمومی هست مانند آب و هوا.

و بعد از آنکه ثابت شد که ورود پدیده های بیگانه به در هم شکستن و نابود کردن ادبیات های ملی نمی انجامد و نمی تواند

هویت ادبیات ملی را به حاشیه براند بعد از اینکه این ادعا ثابت شد ، واجب است که ما با ادبیات های دیگر در ارتباط باشیم البته با محافظت بر اصالت ادبیات ملی و هویت ادیب . با این پیش شرط است که نظریه تاثیر پذیری و تاثیر گذاری و محاكات تحقق می یابد ، شروطی را برای محاكات یا تشابه : خود را مثل دیگران و شبیه دیگران کردن ذکر می کند این شروط عبارتند از :

* شروط المحاکاة : شرایط تقلید

سوال : ما هو شروط المحاکاة ؟ شرایط تقلید را نام ببرید ؟

۱- ادیب باید به اندازه ای از ادبیات های دیگر بگیرد که نیاز خود و نیاز ادبیات ملی خود را با آن برآورده سازد تا از طرف دیگر اصالت خود را حفظ کرده باشد و ادبیات خودش را متحول کرده باشد (بنابراین حساب کتاب دارد اینکه ما می گوئیم تاثیر پذیری ادیب از ادبیات های دیگر و بیگانه امری عیب و عار محسوب نمی شود این بدان معنا نیست که آدم دروازه ادبیات ملی را باز نکند و بی نهایت ادبیات های بیگانه را وارد نماید ، نه باید به اندازه رفع نیاز این کار را نکند)

۲- ادیب نباید در آن گرداب تاثیر پذیری غرق شود به گونه ای که هویت خودش را از دست بدهد .

۳- بهره گرفتن از ادبیات های بیگانه باید متناسب با توانمندی های ادبیات دریافت کننده باشد هم از نظر فرهنگی و هم از نظر اجتماعی (فرض کنید الان ادیبی که در کشور ما زندگی می کند باید قواعد بازی را رعایت نکند اگر می خواهد از ادبیات آمریکا یا هر کشور دیگری استفاده کند قطعاً باید آن شاخصه های ادبیات ملی را هم در نظر بگیرد با توجه به آن ملاک و معیارها یا ارزش های حاکم بر ادبیات ملی از ادبیات بیگانه وام گیری کند)

۴- این مساله ، مساله بسیار خطیر و حساسی هست و می طلبد که آدم استعداد و توانمندی های خاصی را در رابطه با قدرت ادبی و اختیار و انتخاب درست داشته باشد و اصلاً ضرورتی ندارد که هر کسی بیاید وارد این وادی شود بلکه ادبای برگزیده و نخبه وارد این گود شوند (چون آنها هستند که قدرت تشخیص را دارند که کدام پدیده را از فلان ادبیات بیگانه وام گیری کنند و وارد ادبیات ملی نمایند)

ص ۳۰) شماره ۵- محاكات نباید منحصر به ظواهر و قسمت نمای موضوع باشد و در دایره الفاظ و واژگان خلاصه شود بلکه باید آن جوهر موضوع و روح و لب مطلب نیز بر آن تاکید شود نباید تاثیر پذیری از ادبیات های بیگانه منجر به فقدان ابتکار ادیب شود (ادیب باید خودش ابتکار عمل به خرج دهد) و اصلش را از دست ندهد .

به این شیوه ما متوجه می شویم که محاكات تقلید محض نیست بلکه یکی از فنون و هنرهای ادبی است ، این دیدگاه محاكات ارتباط مستحکمی با دیدگاه ادبیات تطبیقی دارد چراکه در محاكات نیز بحث تاثیر و تأثر مطرح هست همانگونه که در ادبیات تطبیقی نیز این مقوله صدق دارد .

المبحث الثانی : وسایل انتقال الأدب بین الآداب : ابزارهای انتقال ادبیات در میان ادبیات های دیگر .

(اگر ما ادبیات را به یک انرژی تشبیه بکنیم برای انتقال انرژی ما باید خطوط رسانا داشته باشیم . ببینیم که این ادبیات از چه طریقی قابل انتقال به میان ادبیات های دیگر هستند)

*** سوال :** ما هو وسایل انتقال الأدب بین الآداب : ابزار های انتقال یک ادبیات به میان ادبیات های دیگر را نام ببرید ؟

(**الكتب (کتاب ها)** ، ابزار اول برای انتقال یک ادبیات به میان ادبیات های دیگر کتاب ها هستند که شامل :

(الف) آن تالیفاتی هست که نویسندگان در حوزه های علمی و تاریخی و ادبی و ...تالیف می کنند

(ب) ترجمه کتاب هایی که مترجمان آنها را از زبان های بیگانه نقل می کنند .

(ج) کتاب های نقد و مجله ها و روز نامه ها و سی دی ها و پایگاههای اینترنتی .

(د) سفرنامه ها ، این سفرها تاثیر فراوانی در انتقال معلومات دارند و شناساندن ملت ها به یکدیگر ، مانند سفرهای (سفرنامه) « ابن بطوطه و ناصر خسرو » .

(**۲ رجال الأدب (ادیبان)** ، ابزار دوم برای انتقال یک ادبیات به میان ادبیات های دیگر ادبا هستند و یکی از مهمترین ابزارهای ارتباط میان ملت ها :

(الف) یکی از آنها نویسندگان هستند که نقش بسیار مهمی در شناساندن یک ملت به ملت های دیگر دارند

(ب) مترجمانی هستند که خدمات ارزنده ای برای پروسه انتقال ادبیات ها عرضه می کنند .

(ص ۳۱ :ج) وسطا (میانجی ها) : کسانی هستند که نگاه مردمان خود را متوجه یک ادیب یا ادبای بیگانه می کنند مانند « محمد مهدی خان ایرانی » که در مصر می زیست و روزنامه « حکمت » را به زبان فارسی چاپ می کرد و این روزنامه ، اولین روزنامه ی فارسی ای بود که در مصر چاپ می شد ، روزنامه اصلاحگر بود و این ادیب ارتباط محکمی با شیخ محمد عبده داشت و همین ارتباط تاثیر بزرگی در یادگیری زبان فارسی محمد عبده داشت (ارتباط تاثیر بزرگی داشت تا شیخ محمد عبده زبان فارسی را یاد بگیرد)

المبحث الثالث : شروط البحث الأدبی المقارن : شرایط پژوهش ادبیات مقارن (تطبیقی)

الان که دورنمای علم ادبیات تطبیقی برای ما واضح شد لازم است که ضوابط و شروطی را مطرح بکنیم که پژوهشگر باید به آن پایبند باشد این شروط و ضوابط عبارتند از :

*** سوال :** ما هو شروط البحث الأدبی المقارن ؟ ضوابط و شرایط پژوهش ادبیات تطبیقی که پژوهشگر باید به آن پایبند باشد را نام ببرید ؟

۱- پژوهشگر باید موضوعی را انتخاب بکند که به ترقی و رشد ادبیات مردمش کمک بکند (یعنی شما که در صدد آن

هستید که یک جنس ادبی بیگانه ای را وارد ادبیات ملی خودت بکنید باید با ظرافت و وسواسیت بالا این انتخاب را انجام بدهید باید موضوعی را انتخاب بکنید که حتما به ادبیات ملی شما کمک بکند و ترقی و رشد ادبیات ملی شما را تسهیل نماید (۲- صحیح نیست که پژوهشگر موضوعی را برای مقارنه و تطبیق انتخاب بکند بخاطر مجرد و صرف تشابه و تقاربی که وجود دارد، بلکه باید ارتباط تاریخی بین این دو موضوع یا آثار وجود داشته باشد و انتخاب این موضوع سبب پیدایش و تولد یک اثر جدید نزد پژوهشگر شود.

۳- آن موازنه هایی که در چارچوب یک ادبیات صورت بگیرد این ادبیات تطبیقی به حساب نمی آید کارهایی انجام شده مانند موازنه «ابوتمام و بحتری» (این جزء ادبیات تطبیقی به حساب نمی آید) آنچه که در کتاب «الموازنه آمدی» آمده است ادبیات تطبیقی به حساب نمی آید (این چیزی که در کتاب «الموازنه آمدی» آمده است این جزء ادبیات مقارن به حساب نمی آید) با وجود آن ارزش ادبی ای هم که در کار هست. همچنین آن پژوهش های نقدی که بین دو شاعر مصری آقای «حافظ ابراهیم و احمد شوقی» پرداخته است نیز جزء ادبیات تطبیقی به حساب نمی آید همان گونه که امکان ندارد بحث و بررسی ادبیات سعدی شیرازی و حافظ شیرازی در چارچوب ادبیات تطبیقی به حساب آید چون هر دوی این ها از یک ادبیات هستند (پس ادبیات تطبیقی حتما موازنه و مقارنه بین موضوعی در دو ادبیات هست).

ص ۳۲) ۴- همچنین آن موازنه هایی که بین شاعر انگلیسی «ملتن» و بین شاعر عربی «ابو العلاء المعری» صورت گرفته این هم جزء ادبیات تطبیقی به حساب نمی آید زیرا هر دوی آنها نابینا بودند و هر دوی آنها دارای آراء و نظریات تند روانه ای در رابطه با دین بودند و هیچکدام از این ها همدیگر را ندیدند و به همدیگر متاثر نبوده اند. بنابراین تشابه آراء و جایگاه استماع آنها ارزش تاریخی آنچنانی ندارد که در ادبیات تطبیقی برای آنها حسابی باز شود.

۵- و بررسی شعر عربی سعدی شیرازی و متنبی نیز جزء ادبیات تطبیقی به حساب نمی آید زیرا زبان ادبی وضع شده عربی واحد است مگر اینکه هنگامی که مقصود از بررسی ادبیات فارسی مورد تاثیر واقع شده شاعر متنبی یا غیر متنبی باشد.

همانگونه موازنه هایی که در رابطه با این شاعران فرانسوی از قبیل «کورنی و راسین» بین «پاسکال و مونتینی» یا بین «راسین و فولتیر» هم صورت می گیرد باز جزء ادبیات تطبیقی به حساب نمی آید

المبحث الرابع: أسلوب البحث المنهجي المقارن: سبک پژوهش ادبیات تطبیقی

* سوال: ما هو أسلوب البحث المنهجي المقارن؟ پژوهشی که در حوزه ادبیات تطبیقی صورت می گیرد باید با چه سبکی انجام شود؟

کسی که در حوزه ادبیات تطبیقی پژوهش و کار می کند باید گام های معینی را که به آنها می پردازیم بردارد: که این گام ها عبارتند از:

۱- گام اول: بعد از مطالعات دقیق و ریزی که انجام می دهد پژوهشگر باید دو موضوعی را انتخاب کند که این شروط مقارنه

ای که الان ذکر کردیم در آنها یافت شود. اول باید شروع به آن موضوع اصلی و تاثیر گذار بکند، از نظر فکری و فنی و بطور فراگیر به پژوهش و تحقیق در آن می پردازد سپس شروع می کند به آن موضوعی که تاثیر پذیر بوده است، به صورت کامل آنرا نیز مدرسه می کند و مورد تحقیق قرار می دهد تا آن ویژگی های ادبی و فنی را در آن محدود و مشخص کند.

۲- گام دوم: پژوهشگر باید آن خطوطی را که ادیب در موضوع اصلی در پیش گرفته است مورد مدرسه و تحقیق قرار دهد تا وجوه تشابه و اختلاف میان تاثیر گذار و تاثیر پذیر را مشخص کند.

۳- گام سوم: پژوهشگر باید همان ابعاد ابداعی و نوآورانه ای که متاثر در موضوع جدید آنرا ابتکار نموده است مورد تاکید و تایید قرار دهد و باید به اسلوب و روش و گام های پژوهشی خود نیز اشاره بکند.

۴- گام چهارم: پژوهشگر باید آن نتایجی را که در لابلای آن پژوهش تطبیقی به آن رسیده است را خلاصه کند سپس به تقییم و ارزیابی آن مبادرت بکند.

اینجا هم این نمودار را ترسیم کرده که مبین آن گام هایی هست که به آن اشاره کرده است.



ص ۳۴) المبحث الخامس: مؤهلات الباحث المقارن: توانمندی ها و شایستگی های پژوهشگر ادبیات تطبیقی: عجیب نیست که با گروهی از پژوهشگران فرانسوی روبرو شویم که تجهیزات و ادوات پژوهشگر ادبیات تطبیقی را مشخص و تعییم کنند مانند موارد زیر:

*** سوال:** ما هو مؤهلات الباحث المقارن؟ توانمندی ها و شایستگی های پژوهشگر ادبیات تطبیقی را نام ببرید؟

۱- پژوهشگر ادبیات تطبیقی مورخ و تاریخ نگاری برای ادبیات هست باید مجهز به فرهنگ تاریخی کافی باشد یعنی ادبیات را از منظر تاریخی به آن نگاه بکنند.

۲- پژوهشگر ادبیات تطبیقی مورخی است که روابط ادبی میان ادبیات های چند کشور را به تصویر می کشد.

۳- پژوهشگر ادبیات تطبیقی قطعاً باید چندین زبان را بشناسد و ترجمه ی زبان های متعددی را واقف باشد این آشنایی به زبان های مختلف کمک می کند به پژوهشگر که مسائل را با همان زبان مادری بفهمد و به آن پردازد

۴- پژوهشگر ادبیات تطبیقی قطعاً باید مراجع و مصادر را بشناسد.

المبحث السادس : میادین العمل فی الأدب المقارن : زمینه کاری ادبیات تطبیقی

* سوال : ما هو میادین العمل للباحث المقارن فی الأدب المقارن ؟ زمینه کاری پژوهشگر ادبیات تطبیقی را نام ببرید؟
حوزه هایی که ممکن است پژوهشگر ادبیات تطبیقی در آن زمینه ها کار بکند زیاد هستند ولی مهمترین آنها این ها هستند :

۱- دراسة الأجناس الأدبية : بحث و پژوهش پیرامون اجناس ادبی ، که این عبارت است از یک پژوهش ادبی ، تاریخی و تحقیقی ، که به دنبال کشف اصالت و تقلید است و در بحث و بررسی پیرامون اجناس ادبی هدف کشف تحول یک نوع ادبی در ادبیات های مختلف است برای پیگیری کیفیت انتقال این گونه ادبی از امتی دیگر در خلال عصرها مانند بررسی اسطوره یا تراژدی در نزد یونانی ها و سپس رومانی ها یا بررسی خرافات بر زبان حیوانات و چگونه ابن المقفع این گونه ادبی را در ادبیات عربی وارد کرد و پژوهشگر بررسی گونه ادبی در بیشتر از دو ادب مانند بررسی قصه رومانتیکی در ادبیات های اروپایی و تاثیر در قصه و داستان عربی را انتخاب می کند (همه این ها مصداق ادبیات تطبیقی به معنی بحث و بررسی پیرامون جنس ادبی است)

ص ۳۵) ۲- دراسة الموضوعات الأدبية : پژوهش درباره موضوعات ادبی : مثلاً پژوهشگر بیايد داستانی را مورد بحث و بررسی قرار دهد که از چارچوب ادبیات ملی فراتر رفته و پا گذاشته به محدوده ادبیات های دیگر مانند داستان « مجنون لیلی » در ادبیات عرب و اینکه چگونه این داستان به ادبیات فارسی رسیده و سپس به ادبیات ترکی هم انتقال یافته است ، سپس چگونه در لباس جدیدش در نمایشنامه شعری نزد احمد شوقی و صلاح عبد الصبور به ادبیات عربی برگشته است

۳- دراسة مذهب أدبی : بحث و بررسی پیرامون یک رویکرد ادبی که آن رویکرد در چندین ادبیات بروز کرده است مانند رویکرد رومانتیک و تاثیر آن بر ادبیات های اروپا و ادبیات های دیگر .

۴- دراسة مصادر الکاتب : بحث و بررسی پیرامون مصادر و منابع کتاب است و این پژوهشی است درباره آن مصادری که نویسنده ادبیات خودش را از ادبیات های بیگانگرفته است در تاثیر پذیری نویسنده از آنها (در پژوهش پیرامون منابع و رفرنس های نویسنده : طرف می آید به آن منابعی می پردازد که نویسنده مطلب را از آنها گرفته است)

الف) منابع و مصادریمختلف از میان خواندن آنها

ب) یا از مناظر کشورهای دیگر تاثیر بپذیرد

ج) یا تاثیر نویسنده از طریق اختلاط و آمیختنش با ادیبان یا علماء کشورهای دیگر

۵- دراسة تأثير الکاتب فی ادب أمة أخرى : بررسی تاثیر نویسنده در ادبیات امت دیگر : و این زمینه بیشترین تاثیر را بر نویسندگانی که از کتاب های دیگران تقلید می کردند یا از ادبیات آنها تاثیر می پذیرفتند داشت . همانطور که این تاثیر نیاز به وسعت در اطلاعات و باهوشی در متن های و دقت در تجزیه و تحلیل نیاز داشت . مانند تاثیر پذیری نویسنده مصری عربی

« محمود تیمور » از « جی دی موباسان » فرانوسی در داستان کوتاه یا تاثیر شعر ابوالعلاء معری در شعر عمر خیام فارسی .

۶- **دراسة بلد کما یصوره أدب آخر** : پژوهش و تحقیق پیرامون کشوری که ادبیات دیگری آنرا به تصویر می کشد مانند تصویر مصر در ادبیات عثمانی یا تصویر « حجاز » در نزد ادبای فارس

۷- **دراسة أديب أو شاعر تجاوزت آثاره حدود أدبه القومي** : بحث و بررسی پیرامون ادیب یا شاعری است که آثار او از مرزهای ادبیات ملی اش فراتر رفته است مانند « شکسپیر » و تاثیری که در پیدایش مذهب رمانتیک داشته و « گوته » تاثیری که در ادبیات های اروپا برجای گذاشته است .

۸- **دراسة مترجم مرموق** : بحث و بررسی پیرامون یک مترجم والامقام است یعنی آن مترجمانی که دارای مکان و جایگاه ادبی و فرهنگی خاصی در میان ملت خودشان هستند و آن ظروف و شرایطی که کار ترجمه آنها را احاطه نموده است و آن بازتابی که زبان اصلی در کارها و تالیفات آنها داشته است مانند دکتر عبد الوهاب عزّام که چندین دیوان شعر اقبال لاهوری را به زبان عربی ترجمه کرده است .

ص ۳۹) الفصل الثالث : نماذج تطبيقية عامة في الأدب المقارن : نمونه های تطبیقی عمومی در ادبیات تطبیقی

المبحث الأول : في الملاحم العالمية : شعر ملحمة (حماسه)

المبحث الثاني : في قصص الرمزي : داستان های سمبولیک

المبحث الثالث : في الشعر القصصي : شعر داستانی

المبحث الرابع : في قصص الخيالي : داستان های تخیلی

ص ۴۱) الفصل الثالث : نماذج تطبيقية عامة في الأدب المقارن : نمونه های تطبیقی عمومی در ادبیات تطبیقی

به دنبال آنکه ما در دو فصل گذشته بصورت مختصر به موضوع پیدایش ادبیات مقارن و تحول آن پرداختیم الان ما وارد ارائه نمونه های تطبیقی و عمومی می شویم و در این مبحث به مقارنه هایی در میان شعر های حماسی جهانی با انواع مختلفش می پردازیم و اشکال این شعرهای حماسی را بصورت موجز شرح می دهیم . و در موضوع قصص و داستان های سمبولیک و شعر داستانی و داستان های تخیلی نیز به همین شیوه عمل می کنیم .

المبحث الأول : الشعر الملحمي (Epic Poetry) : شعر ملحمة یا شعر حماسی

شعر ملحمة (شعر حماسی) نزد بسیاری از ملت ها وجود داشته و به اوج فنی خودش رسید در نزد یونانیان همان گونه که این جنس ادبی یعنی شعر حماسی نزد هندویان قدیمی نیز وجود داشته است و شعر حماسی در ایران در قرن یازده میلادی سر برآورده است .

سوال: ما هو الملحمة لغةً و اصطلاحاً؟ ملحمة را در لغت و اصطلاح تعریف کنید

* الملحمة (حماسه): یک واژه عربی و قدیمی است، به آن نقطه و موقعیت جنگی گفته می شود که در آن لشکریان با همدیگر شاخ به شاخ و درگیر می شوند یا بخش ها یا قسمت هایی از گوشت در آنجا پراکنده می شود (جنگ و درگیری هست دیگر قطع شدن دست و پا و ملاحم یا ملحمة از لحیم کاری آمده یعنی لشکریان و سربازان طوری با همدیگر درگیر شدند چسبیدند به هم، جنگ تن به تن یا افراد به هم گلاویز شدند) اما کلمه ملحمة برای این اصطلاح و این جنس ادبی که در نزد اروپایی ها بنام (Epic) شناخته شده است بکار برده نشد مگر در عصرهای جدید.

مهم است سوال:ص ۴۲) اما در نزد غربی ها اولین کسی که دور نمای ملحمة را از نظر فنی مشخص کرد ارسطو بود در کتاب « الفن الشعر » و خلاصه سخن ایشان آن است گفته که: ملحمة باید پیرامون یک حادثه بچرخد به ذات خودش کامل باشد (یعنی بدون نیاز افزودنی ها کامل باشد) دارای نقطه آغاز، وسط و پایان باشد، مانند نمایشنامه که باید ابتدا وسط و انتهایی داشته باشد ملحمة نیز باید این گونه باشد همچنان که شما می دانید ملحمة (حماسه) با اسلوب شعری شروع شده و به همین صورت استمرار یافته و به ندرت ما حماسه ای داریم که نثری باشد.

شعر حماسی میراث ملت ها و عظمت و افتخارات آنها را روایت می کند و آنچه که حافظه ملت ها اعم از آن قصص و داستان هایی که در حافظه ملت هاست از طریق شعر حماسی روایت می شود و شعر حماسی عواطف و احساسات آنها را به تصویر می کشد، رنگ و بوی مردمی یکی از مهمترین عناصر شعر حماسی است (شعر حماسی ویژگی هایی دارد که یکی از مهمترین این ویژگی ها مارک و مهر مردنی بودنش است). حماسه ها یا شعرهای حماسی قبل از تاریخ نگاشته شده و مدون سر برآورده است و اغماض و نقاط کور زیادی پیدایش و ظهور آنها احاطه کرده است، اولاً شعر حماسی اصول و بنیاد های تاریخی دارد منتهی با اسطوره ها و خرافات متفاوت است. همانگونه که جنگ « طراوده » در حماسه « الیاذه » آقای « هومیروس » دارای اصل و بنیاد تاریخی است و موضوع الیاذه هم است.

* اما قهرمانان شعر حماسی انسان هایی هستند که ویژگی های بشری بودن و انسانی بودن در آنها جمع شده و در پاره ای از مواقع تا جایگاه آله هم بالا می رود. و بهترین کسی که این قهرمانان را در شعر حماسی به تصویر کشیده است یک شاعر یونانی است بنام آقای « هومیروس » که برای قرن هفتم قبل از میلاد بوده است که ایشان در دو حماسه خودش که خیلی هم مشهور هستند « الیاذه » و « اودیسه » این قهرمانان را به تصویر کشیده است.

سوال: اولین کسی که در میان غربی ها دورنمای شعر حماسی را از نظر فنی مشخص کرد چه کسی بود در

کدام کتاب؟ ارسطو در کتاب فن الشعر

سوال: بهترین کسی که قهرمانان شعر حماسی را به تصویر کشیده است چه کسی بود؟ و این کار را در کجا

انجام داد؟ «هومیروس» در دو حماسه مشهورش «الیاذه» و «اودیسه»

الملاحم العالمیه: حماسه های جهانی

۱- «الیاذه»: اولین حماسه جهانی الیاذه، نوشته شاعر یونانی آقای «هومیروس» است که این حماسه پیرامون جنگ طراوده و یونان می باشد، مورخان گفته اند که این جنگ در قرن ۱۳ یا ۱۲ قبل از میلاد بوده است، اما حماسه «الیاذه» در قرن ۱۹ قبل از میلاد نگاشته شده است و به قرن ۱۹ بر می گردد و این جنگ بیست سال طول کشید (ادامه یافت) اما «الیاذه» منحصر به حوادث ماه پایانی این جنگ محدود می شود و می پردازد.

ص ۴۳ «الیاذه» (از نظر جنس ادبی حماسه و شعر حماسی است) داستان عشق و جنگ است، در آن قهرمانان از جنس بشر و از جنس خدایان بصورت مساوی با هم درگیر می شوند. و آن منظومه ای است در بحر سداسی (یعنی ۵ مصرعی) که این نوع بحر در شعر ملحمه بصورت شایع بکار برده می شده است. تعداد ابیات «الیاذه» ۱۵۵۰۰ بیت بوده است، و به ۲۴ سرود تقسیم شده است و این تقسیم به «اریستارخوس» در قرن دوم قبل از میلاد نسبت داده شده است.

«الیاذه» فصل پایانی جنگ طراوده و یونان را به تصویر می کشد، و داستان این جنگ شاهزاده امیر «پاریس» پسر پادشاه طراوده است که همسر زیبای پادشاه اسپرطه را می رباید، پس یونانی ها با فرماندهی پادشاه شان «آجا ممنون» کار انتقام می پردازند و قهرمان این جنگ هم آقای «آخیل» بوده است که از جنگ پنهان و گم می شود بخاطر خشمی که بر «آجا ممنون» گرفته. آجا ممنونی که یکی از اسیران او را غصب کرده است (سبایا = اسیر جنگی)، اما او بعد از یک مدت که گور و گم می شود وارد جنگ در آخر می شود تا به کمک و یاری هم میهنان یونانی خودش بپردازد، ورود ایشان به پیروزی می انجامد و همچنین به کشته شدن آقای «هیکتور» که قهرمان طراوده بوده است، این حماسه با به تصویر کشیدن غم و اندوه اهل طراوده بخاطر قهرمان شان هیکتور پایان می یابد.

۲- الأودیسه: حماسه جهانی دوم حماسه اودیسه این هم حماسه دوم آقای «هومیروس» است بعد از حماسه «الیاذه». موضوع حماسه اودیسه، بازگشت «اودیوس» از جنگ طراوده است، بعد از اینکه ده سال طول کشید و پایان یافت و تمام کسانی که از این جنگ نجات پیدا کرده بودند همه آنها بازگشتند بغیر از آقای اودیوس که آلهه او را از ترک کردن جزیره به مدت هفت سال منع کرده اند. و در غیاب این آقای اودیوس فرماندهان جزیره همه با همدیگر برای برخورداری و به جایگاهی رسیدن نزد همسر اودیوس بنام «بنیلوب» (یا بنیلوب نام داشت) رقابت می کردند، و تمام رقبا (رقابت کنندگان) داشتند برای فرزندش «تلیماخوس» حيله و توطئه چینی می کردند (رقبا برای بدست آوردن دل بنیلوب داشتند کلک و توطئه می کردند تا بلایی سر پسرش بیاورند) که او (تلیماخوس) هر روز و همیشه از کسانی که از جنگ باز می گشتند درباره پدرش اودیوس سوال می کرد. سرانجام آلهه «زیوس» به آزاد کردن اودیوس امر می کند و او

(اودیسیوس) در راه بازگشتش با مخاطراتی مواجه می شود ،

ص ۴۴) سپس به خانه اش به صورت ناشناس در لباس یک آدم پیری بر می گردد پدر پسرش را می شناسد آن پسر که از مکیده و توطئه رقبای پدرش نجات یافته بود . رقا که تا به حال می خواستند همسر اودیسیوس را بگیرند و هرکس برای خودش ببرد الان که دیدند اودیسیوس برگشته باز در صدد آن هستند که او را از سر راه بردارند ولی پدر و پسر جلوی آنها را می گیرند . سپس خدایان (الهه) وارد عمل می شوند برای جلوگیری از خونریزی و ایجاد صلح و امنیت اقدام می کنند .

۳- الإنیاذة : ما اشاره کردیم که رومیان شاگردان یونانیان بودند علیرغم اینکه رومیان بر یونانیان پیروز شدند (اما در بحث مسائل ادبی این رومیان بودند که شاگردی یونانیان را کردند) ما دیدیم که دانشمندان رومانی چطور شاگردان خود را توصیه می کردند که از یونانیان علم یاد بگیرند و از آنها تقلید بکنند .

شعر حماسی در نزد رومیان پس از ترجمه حماسه یونانی « اودیسا » اتفاق افتاد که آن حماسه دوم « هومیروس » است . فرجیل : فرجیل در سال ۷۰ قبل از میلاد متولد شد ، او نظم انیاذه را در سال ۳۰ قبل از میلاد شروع کرد ، و انیاذه به ۱۲ کتاب و جزء تقسیم می شود و ۱۲ جزء دارد و تعداد ابیاتش هم به ۹۸۹۶ بیت می رسد و این حماسه از جایی شروع می شود که الیاذه هومیروس پایان می یابد یعنی از شکست طراوده شروع می شود .

محور حماسه انیاذه ماجراجویی های « اینیاس » است همان قهرمان طراودی که از طراوده شروع به مسافرت کرد یک سفر طولانی را از طراوده شروع کرد و این سفر او را به سواحل لیبی رساند (پرت کرد) و به شهر قرطاجنه رسید . و داستان عشقی میان « اینیاس » و « دیدون » ملکه قرطاجنه اتفاق می افتد . « اینیاس » از شهر قرطاجنه از طریق دریا مسافرت می کند آن ملکه را ترک و ناامید ش می کند تا جایی که او خودکشی می کند و به صقلیه (جزایر سیسیل) می رسد و در آنجا با ناخدای کشتی مرگ برخورد می کند که آنها را به آن جهان دیگر منتقل می کند و این ناخدا اسمش « کارون » بوده که همراه با او از طریق رودخانه ستیکس عبور می کند بعد از این به سواحل ایتالیا می رسد که بنیاد دولت رومانی را این آقا در قرن هشتم قبل از میلاد می گذارد .

ص ۴۵) ۴- الشاهنامه : این اسم چند تا کتاب فارسی است که حماسه است بعضی ها منظوم (نظمی) و بعضی ها منثور (نثری) هستند که مهمترین آنها آن حماسه ماندگار است متعلق به شاعر فارسی ابوالقاسم فردوسی در قرن ۴ و ۵ هجری است . و وزن این حماسه « مزدوج » است در بحر متقارب محذوف (فعولن فعولن فعولن فعل) . شاهنامه به داستان هایی می پردازد که بعضی شان اسطوره ای است و بعضی ها اسطوری پهلوانی هستند و بعضی ها تاریخی و آمیخته با خرافات هستند در شاهنامه سخن از ۴ تا سلاله و سلسله هست پیشدادیه ، کیانیه ، اشکانیه و ساسانیه . این آخری که ساسانی می باشد تاریخی هم هست . بر این اساس شاهنامه فردوسی مشتمل بر چند تا حماسه در یک کتاب هست .

یکی از وجوه تشابهی که آدمی را به بحث و بررسی پیرامون شاهنامه و الیاذه فرا می خواند نکته ای است که در رابطه قهرمان

یونانی آقای «أخیل» در حماسه الیاذه آمده و قهرمان فارسی آقای «اسفندیار» در حماسه شاهنامه آمده که در هر دو نقطه مشترکی وجود داشته اولاً می گوید که «اسفندیار» هیچ اسلحه ای در او کار نمی کرده (نمی توانسته به او ضربه بزند) مگر از ناحیه دو تا چشمانش که این دو تا چشم را بسته بود و آب مقدس به آنجا وارد نمی شد همان جا جایی بود که رستم همان قهرمان اسطوری شعر فردوسی از آن طریق توانست ایشان را به قتل برساند اما «أخیل» داستان معروف است و کشته شدن ایشان از ناحیه کعبش (قوزک پاش) بوده که برگی از درخت به آن کعب (قوزک - پاشنه) پاش چسبیده و مانع نفوذ آب مقدس به آنجا شده.

آیا این وجه تشابه کافی است برای اینکه یک بحث و پژوهشی در حماسه هومیروس و فردوسی انجام بگیرد؟ و چرا پژوهشگران حوزه ادبیات تطبیقی به ماندن این دو تا ملحمه به مانند حماسه های دیگر جهانی آن پژوهش و تحقیقات ادبیات تطبیقی انجام ندارد؟

۵- الکومیدیا الإلهیه: اگر این تا دو حماسه الیاذه و اودیسا عاری و بری هستند از رنگ و بوی دینی. دیانت و دینداری در حماسه انیاذه روحیات بیشتری دارد و از سطح بالاتری برخوردار است در این کمدی به بحث عجایب های دنیای دیگر پرداخته شده؛

ص ۴۶) سفر به سوی جهان آخرت، آقای فرجیل که نویسنده کتاب انیاذه هست از هومیروس بیشتر به این مساله پرداخته است. همین ممیزه اساس و زیربنای تحول حماسه ها را به سمت رنگ و بوی دینی فراهم کرد (یعنی از اینجا بود که حماسه و شعر حماسی فنداسیون تحول و دگرگونی رخ داده شد و به سمت حماسه دینی حرکت کرد).

حماسه دینی و دارای رنگ و بوی انسانی و سمبولیک در حماسه «کومیدیا الهیه» نوشته شاعر بزرگ ایتالیایی آقای «دانته» به چشم می خورد که در نوع خودش بی مانند است و با دو تا حماسه هومیروس (الیاذه و اودیسا) کاملاً از منظر موضوع و سمبولیک متفاوت و مخالف این دو تا حماسه است رنگ و بوی دینی دارد و موضوع این کمدی الهیه نوشته آقای «دانته» سفر به جهان دیگر است، آقای «دانته» چیزی را در این حماسه توصیف می کند که اصلاً دیده نمی شود «دانته» در این سفر خودش آن دنیا را به دنیای ما نزدیک می کند که سعی ایشان بر این است که آن جهان آخرت را به جهان ما نزدیک بکند و آنرا در قالب شخصیت هایی که در آنجا ساکن شده اند و در توصیف اخلاق های آنها در حماسه خودش آورده است.

ایشان در این کتاب هم معاصران و هم پیشینیان خودش را می بیند بویژه همشهریانش را که هم فضایل اخلاقی آنها و هم رذایل اخلاقی آنها را می شناسد و همه این مسائل را که در این کتاب مطرح می کند عبارات و جملات ایشان یک رنگ و بوی خوشتن گرایی بر عبارت و جملات ایشان حکم فرماست و همچنین یکی دیگر از آن محورها که در این کتاب پیداست توصیف بغض و نفرت شاعر از آن نقائص و رذایل اجتماعی و همچنین عشقی که به فضایل و اخلاق متعالی دارد.

۶- الفردوس المفقود (بهشت گمشده): آن حماسه هایی که ذکر کردیم به بهترین وجه رنگ و بوی مردمی و دینی را به

تصویر می‌کشند بعضی از حماسه‌های دینی را داریم که از روح دین منحرف شده‌اند این پدیده را در حماسه الفردوس المفقود (بهشت گمشده) نوشته شاعر انگلیسی آقای «میلتون» می‌بینیم و این رمان به داستان خارج شدن آدم از بهشت به دنبال فریب کاری‌های شیطان می‌پردازد. اما قهرمان اول این حماسه شیطان است با آن ترمرد و سرپیچی‌هایی که دارد مولف بسیاری از دیدگاه‌های خود را بر زبان شیطان روایت و حکایت می‌کند و خواننده احساس می‌کند که ترمرد و سرپیچی شیطان آمیخته بوده با آن تکبر پسندیده است، ترمرد شیطان همراه بوده با کبریا و جبروت تکبری که غیر ممقوت هست یعنی ناپسندیده نبوده است از هر جنبه و ناحیه. این رویکرد در توصیف شیطان چیز جدیدی است چون هرکس از شیطان مثلاً قرآن صحبت می‌کند آن تکبر را ناپسند و مذموم می‌داند اما تکبری که برای شیطان در این کمدی الهیه این تکبر بعنوان یکی از صفات شیطان پسندیده بوده است. که روماننسیسمی‌ها در ترمرد متافیزیکی در آن زیاد شده است.

ص ۴۷) برخی از حماسه‌های نثری مانند حماسه «نغامرات تلیماک» از نویسنده فرانسوی «فینلون» وجود دارد.

مقایسه و مقارنه «انیاذه فرجیل» با «الیاذه هومیروس»

۱- فرجیل از نسلی است که به تقلید دانشمندان یونانی ایمان دارد، او به هومیروس در حماسه‌اش مدیون است و از اثر هومیروس تقلید و پیروی کرده است.

۲- برتری هومیروس بر فرجیل در اسلوب فطری زیبا و واضح و آشکارش است.

۳- انیاذه بعد از ظهور تعداد زیادی از شعراء حماسه‌سرا پدیدار شد که آن از هر فاصله از سادگی بدور است

۴- فرجیل در انیاذه به سطح هومیروس رشد و برتری نمی‌یابد از حیث وحدت بعنوان مثال عشق دیدن ارتباط قوی با حدث ندارد و همچنین از حیث قوه بیان.

۵- انیاذه به دیانت و معنویت نزدیکی و قرابت بیشتری دارد که در حالی که دو حماسه هومیروس اثری از دیانت در آنها نیست.

۶- دو جامعه یونان و روم که به نظم حماسه آنها پرداختند، آنها از حیث سطح بینش و فرهنگ با هم فرق دارند، جامعه هومیروس با اینکه آغازین و ابتدایی نبود اما جامعه او بر سادگی چیره شده بود غیر از اینکه جامعه رومانی که جامعه پیچیده بوده و در آن دانشمندان و ناقدان و خوانندگان تحصیلکرده بودند.

ص ۴۸) المبحث الثانی : القصص الرمزی : داستان‌های سمبلیک

در این نوع داستان‌ها، شخصیات و عناصر برجسته همه آنها رمز و سمبلی از ارزشها و ویژگی‌هایی در واقعیت‌های زندگی هستند. یکی از مشهورترین این داستان‌ها که از آن حدود و ثغور محلی خودش فراتر رفته است داستان **حی بن یقظان** است.

قصه حی بن یقظان : ما دقیقاً این داستان را انتخاب کردیم چون آن شروط و ویژگی‌های مقارنه و تطبیقی در آن هست،

دلیل بعدی این است که این داستان در ادبیات های مختلف سریان و سرایت کرده است ، این داستان یک زمینه بسیار حاصلخیزی هست برای آن چیزی که ما به آن نظر داریم .

داستان حی بن یقظان یک داستان تخیلی و سمبلیک هست تعدادی از فلاسفه و دانشمندان و ادبا به این داستان پرداخته اند ، این داستان را با مضامین مختلف فلسفی و تصوفی عرضه کرده اند .

أصل قصة حی بن یقظان :

قصة سلامان و أبسال :

(الف) در پایان کتاب « تسع رسائل فی الحکمة و الطبیعیات : نه رساله در حکمت و طبیعیات » تألیف شیخ ابوعلی سینا داستان سلامان و أبسال آمده که جناب آقای « حنین بن اسحاق » آنرا از یونانی به عربی ترجمه کرده و خلاصه اش این است :

انگار در یونان پادشاهی بوده که خداوند هیچ ذریه و نسلی به او نداده بود (ارزانی نداشته بود)

یک حکیم و فرزانه ای برای او چاره ای اندیشید بچه ای به دنیا آورد بدون اینکه با زنی مباشرت داشته باشد آن بچه را « سلامان » نامیدند ، زنی جوان و زیبا آن بچه را شیر داد که « أبسال » نامیده می شد . آن بچه که بزرگ می شود عاشق و شیفته آن زن می شود ، زمانی که پدرش این ماجرا را شنید از این ارتباط زشت و مذموم منتقفر و غضبناک شد و خواست که با یک حقه ای أبسال را نابود کند ،

ص ۴۹) اما سلامان به این توطئه پی برد و همراه با أبسال فرار کرد ، اما پادشاه نقشه آنها را ابطال کرد و با پسرش شرط کرد (و گفت باید حتما) أبسال را ترک کنی ، این دو تصمیم گرفتند که خودشان را به دریا بیندازند ، أبسال عرق شد و سلامان نجات یافت . سپس آن حکیم یک گلی را به سلامان داد و او با بو کردن این گلی تسلی خاطر پیدا کرد و توبه نمود ، و هنگامی که سلامان جانشین پدرش می شود و دستور می دهد که داستان او نوشته شود و در آن می گوید : « طلب علم و پادشاهی جزو مقامات علیه و کاملی هستند یعنی درجات پست و پایین کمالی به انسان پیدا نمی کنند »

در این داستان ما معادلات و اصطلاحات رمزی و سمبولیک داریم ملک و پادشاه آنجا همان عقل فعال و بانشاط هست ، و حکیم هم یک نوع الهام گری است ، و سلامان همان نفس ناطق و سخنگو است که شایستگی افاضه گری و بخشندگی را دارد بعد از آنکه از حالت جسمانیات دور شده است ، اما أبسال همان نیروی حیوانی هست ، و گل هم رمز لذت جویی و کامروایی است با آن کلمات عقل گرایانه ، نشستن سلامان بر اریکه قدرت سمبلی است از رسیدن نفس به آن کمالات حقیقی اش . این داستان مصدر یا همان منبع و رفرنس شاعر ایرانی عبدالرحمان جامی است که با استمداد از این داستان منظومه سلامان و أبسال را به نظم می کشد .

(ب) یک نسخه خطی و ورژن دیگری از این داستان بصورت نسخه خطی در دانشگاه لیدن به اسم « سلامان و أبسال » وجود دارد نوشته شیخ ابوعلی سینا که شاگردش ابوعبید جورجانی هست و خلاصه اش این است که سلامان و أبسال دو تا برادر

تنی بودند که اُبسال یعنی آن برادر کوچک آدم زیبایی بوده، رخسار درخشانده ای داشته آدم عاقل و پاکدامن و شجاعی بوده است، خانم برادرش عاشقش شده برای اینکه به آن مرام و مقصودش برسد به اُبسال پیشنهاد کرده که با خواهرش ازدواج بکند، اما جای خواهرش را در شب زفاف گرفت، اُبسال به آن حقه پی برد، بعد از آنکه یک رعد و برقی زد و رخسار و صورت خانم برادرش مشخص شد. اُبسال که متوجه بحث شد فرار کرد و مشغول به جنگ در راه استحکام بخشیدن به سلطنت و پادشاهی برادرش شد، و زمانی که بعد از چند سال برگشت اُبسال (وَجَدَ اُبسالاً : اُبسال فاعل جمله هست اشتباه تایی) این را یافت که آن خانم همچنان شیفته و وابسته اوست (داستان این خانم عاشق برادر شوهرش شده و بعد برای اینکه به مقصودش برسد به او توصیه می کند که خواهرش را بگیرد و در شب عروسی خودش را بجای خواهرش جا داد متوجه می شود ولی اُبسال متوجه می شود و فرار می کند چند سالی را در جبهه در منطقه جنگی بوده و مشغول تحکیم بخشیدن پایه های پادشاهی برادرش سلمان بوده بعد از چند سال بر می گردد اُبسال فهمید که آن خانم همچنان شیفته و وابسته اوست) ولی اُبسال همچنان درخواست ایشان را رد می کند این خانم (همسر برادرش) با آشپز و سفره چی، توطئه می کند سم در غذای اُبسال ریختند و ایشان مُرد و سلمان که برادرش بوده بسیار محزون می شود.

ص ۵۰ و از پادشاهی کناره گیری می کند، همچنان رفت به سمت دعا و مناجات با پروردگار تا اینکه آن حال و وضعیت روشن برایش وحی شد (یعنی برایش روشن شد که چه کسی برادرش را کشته و چگونه کشته شده) و از قاتلان قصاص گرفت.

ابوعلی سینا در کتاب اشارات نمط نهم در مقام عارفان اشاره کرده و گفته: بدان که سلمان مثلی است که برای شما زده شده و اُبسال نیز مثلی است که برای درجه و مقام عرفانی شما زده شده اگر که شما شایستگی این مقام را داشته باشید و توانمند باشید می توانید آنرا سپس رمز گشایی کنید.»

قصه حی بن یقظان و روایاتهای المختلفة: داستان حی بن یقظان و روایت های مختلف آن

۱- روایت اول: رساله حی بن یقظان نوشته شیخ ابوعلی سینا است: ابوعلی سینا داستان های فلسفی و سمبولیک در سه تا رساله دارد یکی از آنها حی بن یقظان و سلمان و اُبسال و رساله الطیر می باشد. اما خلاصه داستان حی بن یقظان بنا بر روایت ابن سینا:

دوستان به قصد تنزه و تفریح بیرون رفتند. در آن اثنا که داشتند می چرخیدند و دور می زدند پیرمرد بزرگواری را دیدند که همان حی بن یقظان است دیالوگ و گفتگویی میان حی بن یقظان و دوستان صورت می گیرد که ما از این دیالوگی که صورت گرفته به اهمیت علم منطق پی می ببریم که خودش آنرا علم الفراسه می داند. مطلب دیگری که متوجه می شویم آن دوستان، دوستان بدی بودند و یک شاهد دروغینی هم وجود داشته و آن نیروی تخیلی است که انسانرا به شرّ و بدی می اندازد و همانا انسان از جانب راستش قدرت و نیروی خشم او را محاصره کرده و از طرف چپ نیروی پست شهوانیت که هیچ راه نجاتی از

این نیرو وجود ندارد مگر بوسیله مرگ، نمونه این غرایض و شهوات بد نمونه دوستان بدی است (که اگر انسان مجموعه ای از دوستان بد را داشته باشد قطعاً این دوستان بد به او آسیب می رسانند و انسان غرایزی را دارد که عامل به منکرند) و انسان باید آنها را بوسیله مجاهدت قلع و قمع (سرکوب) بکند و حی بن یقظان می گوید مرزهای زمینی سه تا هستند (ما در روی زمین سه تا حد و مرز داریم)

ص ۵۱) مرزی که خافقان آنها گردآوردند (بر آن دست یافتند) و مقصود از آن خافقان: آن مرکبات محسوس است، و مرز مغرب منظورش هیولا است، مرز مشرق منظورش تصویر (مجسمه - تمثال) است و بین این دو مرز و بین دنیای بشر دیوار ایجاد شده که از آن عبور نمی کند مگر خواص مغتسلون در چشمه ای بسیار جوشنده و روان که شاید علم منطق آنها پاکیزه و مطهر کند هنگامی که برای آنها حقایق روشن شود.

و به معادن نباتی و حیوانی اشاره می کند و می گوید وجود انسان در مقابل آن، آن اقالیم و مناطق آسمانی نقطه مقابلش هست و این افلاک و فلک های نهگانه یا عقل های نهگانه که بر روی زمین و جهان هستی سیطره دارد. سپس علت اول یا علت العلل همان ذات الهی و خداوندی است.

حی بن یقظان از جهان زمینی صحبت می کند و می گوید جهان زمینی بر ۵ پایه مرتب شده است، در روی زمین امتی برره و بزرگوار و نیکوکار (جمع بر: نیکوکار) وجود دارد که رمز و سمبل قدرت های عاقله می باشد و این گونه این داستان پایان می یابد.

رموز: در این داستان فلسفی و رمزی، حی بن یقظان سمبل عقل فعال است و دوستان همان غرایز شهوانی هستند و فلک های نه گانه همان عقول نه گانه هستند و علت العلل همان عقل دهم یا دهگانه است.

۲- روایت دوم حی بن یقظان مال ابن طفیل است: نیم قرن بعد از ابن سینا فیلسوف عربی ابن الطفیل رساله دیگری را تالیف کرد که عنوانش حی بن یقظان بود

ص ۵۲) با متد و روش رمزی (سمبولیک) و داستانی، یک رنگ و بوی صوفیانه داشت، در آن به فلسفه اشراق فرا می خواند، و دارای رنگ و بوی ادبی است که توجه ادبا را به خود جلب کرد و با استقبال فراوانی در نزد غریبان مواجه شد و خلاصه این داستان به این صورت است:

بچه ای در یکی از جزایر هند پایین تر از خط استواء بدون پدر و مادر متولد شد، چرا که آن جزیره یکی از معتدل ترین نقاط زمین است بخاطر اشراق و تابیدن نور بر آن، گل در آن جزیره برای مدت زیاد خمیر شد تا اینکه برای تولد و رویش زندگی شایستگی پیدا کرد، انگار ابن طفیل مایل هست که داستان را از آن حالت تخیلی افسار گسیخته هرچند برای مدت کم دور کند، روایت دیگری را برای تولد آن کودک که حی بن یقظان باشد ذکر می کند او می گوید: حی از خواهر پادشاه جزیره متولد شد این خواهر پادشاه جزیره مخفیانه و علیرغم مخالفت برادرش ازدواج با جوانی از جزیره مجاور ازدواج می کند. زمانی که

آن بچه به دنیا می آید مادرش آنرا در تابوت قرار می دهد اطراف آن تابوت را محکم می بندد سپس آن تابوت را به موج های دریا می سپارد ، امواج آن تابوت را به جزیره مجاور حمل می کنند (می برند) ، سرپرستی « آن حی » را آهوئی برعهده می گیرد که بچه اش را از دست داده و بجای بچه اش حی را بعنوان فرزند خودش قبول می کند . بچه بزرگ می شود و از موهبت های بی نظیری برخوردار بود ، شروع کرد به فکر کردن ، به افکار و اندیشه های زیادی رسید که آن افکار و اندیشه ها به ماوراء الطبیعه جهان متافیزیک ارتباط دارند ، سپس به تفکر و اندیشه اشراق و فنا شدن در خدا ، از طریق آن عشق و احساس راه یافت .

ناگهان (یهویی) یک صوفی بنام ابدال وارد جزیره می شود آمده تا مردم را به عزلت و گوشه نشینی دعوت کند حی بن یقظان را مشاهده می کند همدیگر را می شناسند ، ابدال زبان آن جزیره را به او یاد می دهد آن شرایع آسمانی را برای او شرح می دهد و او را به جزیره ای می برد که خودش از آنجا آمده بود آنجا هر دو تلاش می کنند که مردم را به روش خودشان هدایت بکنند اما موفق نمی شوند .

ص ۵۳) قناعت حاصل کردند که از این حقایق که آنها از طریق فطرت و عاطفه به آن راهیاب شده بودند به قلوب عامه داخل نمی شود . آنجا دریافتند حکمت شریعت و همراهی شریعت با عقل عامه مردم به آن اندازه ای که برایشان فهم آن آسان است . آن موقع مردم را نصیحت می کنند که بر دین آباء و اجداد خودشان ماندگار باشند . سپس آنها به جزیره حی بن یقظان بر می گردند و ابن طفیل در مقدمه داستانش اعتراف می کند که داستان ابن سیناء متأثر شده است .

۳- روایت سوم از حی بن یقظان : « قصة الغریبة الغریبة » : داستان غریب و غریبانه سهروردی است : شهاب الدین

یحیی حبش معروف به صوفی مقتول هم به زبان عربی و هم به فارسی نوشته است و سال ۵۷۸ هـ. کشته شد و داستانی را تحت عنوان « الغریبة الغریبة » نوشته است در حقیقت ایشان خواسته که داستان حی بن یقظان را بازنویسی کند . در مقدمه « الغریبة الغریبة » می گوید : زمانی که من داستان حی بن یقظان ابن طفیل را دیدم علیرغم اینکه کلمات های روحانی بسیار عجیب و غریب و اشارت های ژرف و عاری از تلویح و اشاره و این ها در آن بود ، با وجود همه این فضایی که داشت ؛ من خواستم مدل دیگری از این داستان را ذکر بکنم که من آن داستان را « الغریبة الغریبة » نام نهادم ، ولی حی بن یقظان در این داستان سمبلی است از فرد متصوف و از تلاش و کوشش او و مقاماتی که طی می کند به خداوند محبوب خودش می رسد .

سهروردی داستان را شروع می کند با اینکه همراه برادرش عاصم از دیار ماوراء النهر به شهر قیروان سفر می کند تا اینکه اسیر شدند و در زنجیرهایی پایشان بسته شد و در چاه عمیقی (که رمز و سمبل از آن چاه عمیق چاه شهوات می باشد) انداخته می شوند . او و برادرش عاصم دیدند (قطع شد تا ص ۵۳ و ۲۸ پی دی اف کتاب

او و برادرش عاصم (که رمز و سمبل عقل همان گونه که از اسمش آشکار است) هدهدی را در شبی مهتابی دیدند که در منقارش کتابی دارد که از لبه دره امن از منطقه و ناحیه ای مبارک آشکار و ظاهر شد که به آنها امر می کند سوار کشتی ای بشوند که در موجی آنها را روان می سازد مانند کوهها که آنرا به سوی طور سینا بالا می برد تا صومعه (خدا) را ببیند.

توجه: بقیه بر عهده خود دانشجو (صفحات ۵۴-۶۰)

ص ۶۲) المبحث الثالث: الشعر القصصی: شعر داستانی (یعنی داستانی که در قالب شعر گفته شده)

این جنس ادبی در جهان اسلام از قرن سوم هجری ظاهر و پدیدار شد، و در اروپا هم در قرن دوازدهم میلادی. در اروپا داستان های اقتباسی از اساطیر یونانی و رومانی پدیدار شد مانند داستان «طراوده» و داستان اینیاس و داستان اسکندر و داستان «طیبه». و داستان اسکندر را امیر الشعراء داستانی ایران نظامی گنجوی به نظم کشیده است.

اما در دنیای اسلام داستان های شعری زیادی پدیدار شد بویژه در ادبیات فارسی و آن بعد از آن تحول و استقلالی است که زبان فارسی پیدا کرد و به اش رسید و در قرن چهارم هجری که زبان عربی مشارکت فعالی در انتشار فرهنگ و تاریخ اسلامی داشت. شعرا وزن «مزدوج» را که در عصر عباسی اول رایج بود را بکار گرفتند و ابن المعتز این وزن مزدوج را در «ارجوزه» و قصیده ای که در دیوان ایشان است و متضمن تاریخ خلافت معتضد عباسی هست را در ۴۲۰ بیت بکار گرفت و اسلوب و متدی که ابن المعتز در این قصیده در پیش گرفته بعدها فردوسی ایرانی این را در شاهنامه به آن تکیه می کند، فردوسی هم در شاهنامه که همان حماسه فارس هاست و در زبان فارسی به مثنوی فردوسی مشهور است ایشان هم از اسلوب ابن المعتز تبعیت می کند و تلاش های زود هنگامی که برای بکارگیری بحر مزدوج صورت گرفت از جانب یکی از شعراء بنام «أبان بن عبد الحمید اللاحقی» بود که در سال ۲۰۰ هجری متوفی شد و ابن الندیم می گوید: این وزن مزدوج به نقل کتاب های نثری به شعر اختصاص پیدا کرد (کتاب های منشور را که به منظوم و شعر منتقل می کردند از طریق وزن مزدوج بود) و همچنین کتاب کلیله و دمنه را که ترجمه کردند از نثر به نظم درآوردند از این وزن و بحر استفاده کردند همچنین کتاب سیره اردشیر و کتاب سیره انوشیروان که منظوم گشت توسط این بحر مزدوج بوده است، تلاش های دیگری برای به نظم درآوردن بعضی از حوادث تاریخی صورت گرفت که بعضی از شعرا این کار را انجام دادند اما این تلاش ها از بین رفته و بجز مقدار اندکی از آن باقی نمانده است که ابن عبد ربّه در کتاب عقد الفرید خودش آنها را ذکر کرده است این مقدار اندکی هم که مانده مال ابن معتز بوده در مقدمه یک قصیده طولانی که با وزن مزدوج سروده شده است. ابن المعتز در وزن مزدوج می گوید که ایشان دارد قصه و داستان ابوالعباس (معتضد) را به نظم می کشد و به شعر در آورده است:

ص ۶۳) هذا کتاب سیره الإمام مهذباً من جوهر الکلام

أعنی إیا العباس خیر الخلق للملک قول عالم بالحق

و در همان مبحث و در هجو قرامطه می گوید:

این قرمطیان شریعت فساد را پایه ریزی کردند و به مانند قوم عاد به هلاکت رسیدند

و مردمان کوفه را نیز این گونه هجو می کند :

اکنون به حدیث کوفه گوش کن شهری که تجاوزگری هاش معروف است ، ادیان و ائمه اش فراوان است و همّ و غم این شهر آن است که کار و بار این امت را دچار تفرقه کنند .

همان گونه که ابن عبد ربّه ارجوزه و قصیده ای را در ۴۳۵ بیت دارد که به غزوه ها و جنگ های ناصر عبدالرحمن می پردازد که در آن می گوید :

او قلعه ها را یکی پس از دیگری فتح نمود و ایشان از نظر امانت از همه مردمان توسعه بیشتری داشته اند و ایشان همچنان زنده و سرزنده راه جنگ و غزا را پیمود (انتحی = قصد کرد) به نحوی که هیچ شیطانی را در سرزمین خودش باقی نگذاشت (رها نکرد) .

و خلاصه مطلب اینکه ، این دوره سامانی شاهد تولد شعر داستانی بوده و تحول این جنس ادبی که با شعر حماسی نزد دقیقی طوسی آغاز شد و تلاش برای به نظم کشیدن داستان های عاشقانه در نزد ابی الموید بلخی که ایشان داستان یوسف و زلیخا را به نظم کشید و همچنین شاعر رودکی که کلیله و دمنه را به شعر درآورد . سپس ابوالقاسم فردوسی آمد که یک حماسه مشهور بنام شاهنامه را ابداع کردند سپس نظامی گنجوی آمد که ملقب به امیر شعر داستانی ایران است که آثار نظامی ایشان در این زمینه واقعا در اوج بودند . منظومه های ایشان به خمسه نظامی معروف هستند که عبارتند بودند (مخزن الاسرار ، خسرو و شیرین ، هفت پیکر ، اسکندرنامه ، لیلی مجنون)

ص ۶۴) و این چنین است می بینیم که شعر داستانی فارسی از چشمه های متعددی نوشیده است که بعضی از این چشمه ها یا ۱- ایرانی قدیمی هستند مثل وامق و عذرا ۲- و بعضی شان ایرانی هستند اما آمیخته با عناصر یونانی می باشند مانند داستان « اسکندرنامه » نظامی گنجوی ۳- و بعضی ها شان هم عربی هستند مانند داستان « لیلی و مجنون » و این داستان ها که شاعران فارس به نظم کشیدند تبدیل به یک الگوی قابل تبعیت شدند .

و در میان این مجموعه ما داستان « یوسف و زلیخا » را برای مقارنه و کار تطبیقی انتخاب کردیم :

*** قصه یوسف و زلیخا فی میزان المقارنه :** داستان « یوسف و زلیخا » در ترازوی ادبیات تطبیقی

این داستان ، یک داستان دینی است که دارای تاثیرات عمیقی در ادبیات های اسلامی است ، بسیاری از شاعران مسلمان به آن عطف و توجه داشتند ، تا حد یک داستان عاشقانه صوفیانه متحول شده . همانطور که شعرا و نویسندگان بیگانه هم به این داستان توجه کردند و اهمیت دادند .

أصول القصة : پایه های این داستان

۱- این داستان اصل و اساسی در ادبیات مردمی اسرائیلی دارد (داستان های خرافی به اسرائیلیات مشهور است) که این ریشه

مردمی داستان وارد تفسیر داستان یوسف در قرآن کریم هم شده است، آن چیزی که از اصل و اساس اسرائیلی وارد داستان شده با آن چیزی که در منابع و مصادر عربی وارد شده بسیار نزدیک اند. سپس شعراء جاهایی از این اسطوره را وارد داستان خودشان کردند.

۲- این داستان از منظر مفسران: روایات زیادی در تفاسیر وارد شده و معظم (بیشترین) آن روایات در تفسیر طبری می باشد که این روایات را «ثعلبی» جمع آوری کرده و هم سان سازی نموده است که یک شکل و بوی داستانی زیبا را به این جریان داده است همین صبغه داستانی که به این قضیه داده شده تاثیر مهمی در آن داستان شعری داشته است که شعرای ایرانی و ترک به آن پرداخته اند.

این قصه ای که ثعلبی به هم بافته بسیار بهم پیوسته و از نظر عنصر به هم مرتبط است، مفسران آمدند این داستان را که ثعلبی سر هم کرده وارد تفسیر کرده اند بعد از آنکه اطمینان حاصل کردند که این داستان ثعلبی هیچ حلالی را حرام و هیچ حرامی را حلال نمی کند.

ص ۶۵ جمال یوسف این روایت های زیر را روایت کرده است:

(الف) گفته از ابوسعید الخدری روایت شده که پیامبر خدا (ص) فرموده اند: شب که مرا به سمت آسمان به اسرا بردند یوسف را دیدم پس گفتم جناب جبرئیل این کیه؟ گفتش: این یوسف است. اصحاب سوال کردند که شما ای رسول خدا ایشان را چطور دیدید؟ فرمودند: مانند ماه شب چهارده.

(ب) از کعب الأحبار روایت شده: خداوند متعال دو سوم زیبایی را به یوسف داده است و آن یک سوم باقیمانده را در بین بندگان تقسیم کرده است و زیبایی یوسف مانند روشنی روز بود.

(ج) و از وهب بن منبه روایت شده: زیبایی ده جزء و بخش دارد که یوسف نه تا را برای خودش دارد (برای یوسف نه تاست) و یکی برای بقیه مردم است.

(ه) از عبدا... بن مسعود از پیامبر (ص) روایت شده که فرموده اند: جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد خداوند به شما می فرماید که زیبایی یوسف را از نور کرسی خودم بر گرفتم و زیبایی رخسار تو را از نور عرشم گرفتم.

و همچنین آن خوابی که یوسف در صبح دید و آن توطئه ای که برادران یوسف برای او سرهم کردند و داستان آن گرگه و بردن یوسف به مصر، همه این حوادث در داستان ثعلبی و همچنین در تاریخ طبری و تفسیر طبری آمده است. همین یک زمینه مناسبی برای شعراء شد.

۳- یوسف و زلیخا لعبد الرحمن الجامی: روایت جامی از داستان یوسف و زلیخا:

جامی آن بخش از روایات اسلامی را که احساس می کرد که با آن اهداف صوفیانه خودش تناسب دارد آن قسمت ها را بعنوان منابع داستان خودش در نظر گرفت داستانی که جایگاه اول را در میان هفت منظومه جامی که مشهور به «هفت اورنگ»

هستند اختصاص داد در بین این هفت منظومه داستان یوسف و زلیخا جایگاه اول را به خود اختصاص داد ایشان این داستان را به بحث زیبایی و جمال یوسف آغاز می کند .

ص ۶۶) در این داستان یک نوع هنر در آن بافت خیالی وجود دارد و همچنین در بحث به تصویر کشیدن عشق زلیخا برای یوسف و آن جزء کارهای مبتکرانه و استادانه (ابداعات) شاعر است .

دراسة و مقارنة فی قصة یوسف و زلیخا : پژوهش و تحقیق تطبیقی در داستان یوسف و زلیخا :

جذور القصة : ریشه های داستان :

۱- میراث مردمی اسرائیلی : این داستان های اسرائیلی چطور وارد قرآن کریم شد ؟

از سعد بن ابی وقاص روایت شده که فرمودند : زمانیکه قرآن کریم در مکه بر رسول خدا (ص) نازل می شد و پیامبر آن چیزی که بر وی نازل می شد برای اصحابش می خواند ، یک روز بعضی از اصحاب به ایشان گفتند ای رسول خدا کاش داستان هایی از قرآن کریم را برای ما می خواندی (می گفتی) که امر و نهی ای در آنها نبود تا دل مان شاد شود (حالا یک نفسی بکشیم ، جگرمان حال بیاید) در این اثناء فرمایش خداوند متعال وارد شد که فرمود : ما بهترین و زیباترین و دل چسب ترین داستان ها را برای شما تعریف می کنیم .

و آن داستان هایی که در قرآن کریم آمده است جدای و سوای از آن معلومات تاریخی که در آنها است عبرت ها و حکمت ها در آنها نهفته است که می شود آنها را یک مدرسه اخلاقی تلقی کرد (چرا به این داستان ها می گویند اسرائیلیات ؟ می گویند) بخاطر اینکه ساخته و بافته یهود است ، آن یهودیانی که مسلمان شدند و آن داستان ها را با خودشان وارد قرآن کردند .

۲- تاریخ طبری هم متضمن روایت مفصلی از داستان یوسف هست که مبتنی بر آن تفسیر هایی که برای آیات این سوره مبارکه آمده است ، بسیاری از این روایات به اصول اسرائیلی بر می گردند .

۳- یکی دیگر از این ریشه های داستان کتاب قصص الأنبياء ثعلبی است .

۴- دیگری روایاتی هست که از وهب بن منبه آمده .

۵- اصل و ریشه پنجم : روایت هایی است که از عبد الله بن مسعود به ما رسیده است .

ص ۶۷) قصة یوسف فی شعر شعراء الإیرانیین و الإسلامیین : داستان یوسف در شعر شاعران و اسلامی :

۱- ابوالقاسم الفردوسی : اولین شاعری که به نظم درآوردن داستان یوسف و زلیخا در قالب شعر به ایشان نسبت داده شده است ، شاعر فرزانه ابوالقاسم فردوسی است که این داستان را بعد از آنکه شاهنامه را کامل کردند به نظم کشیده است این داستان را بعنوان یک کار تقوایی (عمل عبادی) انجام داد و خواست که با این کار گناهانش را بپوشاند گناه چی ؟ گناه سپری کردن عمرش در به نظم کشیدن زندگی پادشاهان گذشته ایرانی که پر از دروغ و غلو است .

در مقدمه ای که بر منظومه یوسف و زلیخا نوشته ، گفته است به راستی من از کاشتن این بذرها خسته شده ام . مَهری بر زبان و قلبم زدم ، دیگر از این به بعد من اسم های دروغین را بر زبان نمی آورم با سخنان خودم دیگر نمی خواهم آب و تابی به کلام بدهم .

دیگر من تخم و بذر فتنه و گناه را نمی پاشم ، نور هدایت در نزد من جایگزین تاریکی شده است ، من دیگر از این افریدون قهرمان خسته شدم . من چه کار دارم به او حتی که ایشان هرچند عرش ضحاک را نیز از بین ببرد . دلم از پادشاه کیقباد و تخت کیکاوس گرفته که باد آنرا حمل کرد ... به راستی عقل آدمی این نوع از حماقت را به مسخره می گیرد (تمسخر می کند) سپس درباره داستان صحبت می کند و می گوید :

« من می خواهم داستانی را برای شما تعریف بکنم ، اما این داستان جزء کلام قدما نیست بلکه این حرف یک آدم راستگو و مبارکی است .

و در مقدمه این داستان نام دو شاعر که قبل از او به نظم داستان یوسف و زلیخا پرداخته اند (یعنی داستان یوسف و زلیخا را قبل از او به نظم کشیده اند) نام می برد یکی شان ابوالموید بلخی و بختیاری است اما منظومه آندو مفقود شده و جایی برای بحث بر آنها نیست .

ص ۶۸ علیرغم آن چیزی که در کتاب تاریخ ادبیات ایران نوشته دکتر ذبیح ... صفا آمده است در نسبت دادن این منظومه ارزشمند به فردوسی ایشان تکذیب می کند و می گوید مال فردوسی نیست ، و آن سر و صدایی که از این حرف به پا خاست و قبلا نیز البته ایشان یکبار دیگر این آقای صفا گفته بود که این منظومه یوسف و زلیخا منتسب به شاعر حماسه فارسی نیست (این حرفی که ایشان زد یک شک و ابهاماتی را ایجاد کرد که آیا این منظومه یوسف و زلیخا واقعا مال ایشان هست یا نیست) البته این پیوستگی و هماهنگی و موزونی که در منظومه یوسف و زلیخا هست به کار فردوسی شباهت دارد ولی چیزی که باعث شده مثلا بعضی ها از جمله آقای ذبیح ... صفا بگویند که این منظومه برای ایشان نیست این است که نسبت کلمات عربی این منظومه بیشتر از تعداد کلمات عربی موجود در شاهنامه است (می گویند چون کلمات عربی موجود در این منظومه بیشتر از آن کلمات عربی هست که در شاهنامه آمده و فردوسی تا حدودی تعصب داشته برای زبان فارسی همین امر باعث می شود که ما قضاوت بکنیم که این منظومه اصلا مال فردوسی نیست به دلیل این که تعداد کلمات عربی بیش از آن است) و این مهمترین دلیل آن کسانی هست که در نسبت دادن این منظومه به فردوسی شک کرده اند .

به نظر ما (آقای دکتر عباس طائی می گوید) این استدلال قابل اعتماد (قابل توجه) نیست زیرا شاعر پشیمان شده (فردوسی تصمیم گرفته بود که دیگر من کلمات عربی را در فارسی من بکار نبرم چون قبلا گفت ابراز پشیمونی کرد این عمر مبارک خودم را من صرف طُرّه هات کردم به تعریف و تمجید شاهان فارسی و ایرانی و زندگینامه شان و مدح و ستایش آنها پرداخته ام احساس گناهی برایش ایجاد شده بود ایشان در واقع تصمیم گرفته بود که بیاید یک کار خوب انجام بدهد که به نوعی

عبادت هم محسوب بشود کار تقوایی و عبادی باشد) خب وقتی این پشیمانی به او روی آورده طبیعی است که بگوییم ایشان از آن سبک هم دست برداشته است پس کلمات عربی هم استفاده کرده است .

اما دکتر ذبیح ... صفا معتقد هست که منظومه یوسف و زلیخا منتسب به فردوسی نیست به هر حال نویسنده آن هر کسی باشد ما کاری نداریم (به نظم دهنده آن هر کسی که باشد) این یک منظومه دارای ارزش ادبی است .

۲- عبدالرحمان جامی : اگر آن منظومه ای که منسوب به فردوسی است تمرکزش بر روی یوسف بوده و هیچ نقش مهمی به زلیخا نداده است جامی این داستان را بصورت فنی به آن پرداخته است به گونه ای که قهرمانی (و نقش اول داستان را) داستان را بین یوسف و زلیخا تقسیم کرده است .

زیبایی یوسف در این داستان سهم اسد و شیر را دارد یعنی سهم زیادی را به خودش اختصاص داده است : ایشان به توصیف زیبایی یوسف می پردازند در آن جایی که بر آدم ابوالبشر عرضه شد همه انبیاء به صف و ایستادند با آن رتبه های گوناگونی که داشتند و آدم به آنها نگاه کرد :

ص ۶۹) جامی در این موقعیت این گونه زیبایی یوسف را توصیف می کند

چو آدم سوی آن مجمع نظر کرد ز هر جمعی تماشای دگر کرد

به چشمش یوسف آمد چون یکی ماه نه مه خورشید اوج عزت و جاه

جمال نیکوان در پیش او گم چنان کز پرتو خورشید انجم

کمال حسنش از اندیشه بیرون ز حد عقل فکرت پیشه بیرون

من این ابیات را به عربی به شعر آوردم (ترجمه کردم)

آدمُ ألقى على الجمع النظر و أجال العين في كل الصور

و إذا يوسف تمثال قمر بل كشمس في جلال فانبهر

واختفى في حُسنه كل جميل كنجوم في ضحى الشمس تميل

حسنه لا تحتويه الفكرُ لا يجدُ الوصف منه النظر

و در جای دیگر زمانی که زلیخا برای اولین بار یوسف را در دنیای رویای خود می بیند جامی زیبایی یوسف را این گونه توصیف می کند :

در آمد ناگهش از در جوانی چه میگویم جوانی نی ، که جانی

همایون پیکری از عالم نور به باغ خلد کرده غارت حور

کشیده قامتی چون تازه شمشاد بآزادی غلامش سرو آزاد

زبر آویخته زلفی چو زنجیر خرد را بسته دست و پای تدبیر

زلیخا چون برویش دیده بگشاد بیک دیدارش افتاد آنچه افتاد

جمالی دید از حد بشر دور ندیده از پری نشنیده از حور

من این ابیات را به عربی به شعر آوردم (ترجمه کردم)

و إذا فی الباب نورٌ طالعٌ لفتی غَضٌّ و روحٍ ساطعٌ

هیكلٌ من عالمِ النورِ الأغر خَطَفَ الحُسنَ من الحُورِ ، ظَهر

غُصنٌ بانِ بِقَوامٍ مُعتدلٍ بل له الغُصنُ کعبِدٍ یَمثُلُ

ترجمه: کسی که قد نازک و نرمی دارد به شاخه درخت تشبیه می کنند ایشان در تر و تازگی و تردی از آن شاخه نرم و نازک

درخت هم مثل عبد و بنده ای پیش روی ایشان کمر به خدمت بسته است

زلفه سلسله من ذهبٍ فکره فاق جمیع الرُتب

و زلیخا مُذ رآته فی الخیال وَقَعَتْ فی حُبِّه قید الجمال

ترجمه: زلیخا از همان روزی که ایشان را در خیال خودش دید در دام عشق او گرفتار شد

و رأت حُسنا رقی حسن البشر لا ملاک ناله لا ذو حُور

ترجمه: زلیخا حسن و زیبایی ای را مشاهده کرد که فراتر از حسن و زیبایی بشر بود ایشان نه فرشته ای به او رسیده بود و نه

حوری .

ص ۷۰) * الحب الصوفی فی منظومة الجامی « یوسف و زلیخا » : عشق صوفیانه در منظومه جامی یوسف و زلیخا :

مولانا عبدالرحمن جامی در پرتو الهام و خیال پروازگر (المحلق : بال گرفته - به پرواز درآمده) صورت ها و موضع گیری

هایی را اختراع کرده که زیبایی و جمال را به این داستان بخشیده است .

بر عشق صوفیانه تمرکز کرده است به همین خاطر منظومه یوسف و زلیخا یک نگین درخشانده ای در ادبیات فارسی است ،

زیباترین داستان عاشقانه ای که ادبیات فارسی شناخته است . تاثیرات آن از مرزهای ادبیات فارسی گذشته است به سمت

ادبیات های مردمان اسلامی دیگر بویژه ادبیات های ترکی و هند اسلامی .

شاید بارزترین پدیده ای که در داستان جامی هست تاکید بر آن دگرگونی روحی است که برای زلیخا حادث می شود .. زیرا

در آن سکانس پایانی داستان دیگر زلیخا از عشق یوسف به نوعی متحول می شود زیرا ایمان قلبش را پر و سرشار می کند .

این تفکر و اندیشه دارای گرایش های صوفیانه است که خود « غزالی » هم در کتابش مکاشفة القلوب به آن اشاره کرده است ،

که در آن کتاب داستان یوسف و زلیخا را در مبحث باب عشق آورده است .

غزالی می گوید : گرایش طبع آدمی به چیزی می شود عشق ، اگر آن تمایل تا کد پیدا کرد و قوی شد عشق نامیده می شود ،

شما به زلیخا نمی نگرید عشق او به یوسف کاری کرد که او همه اموال و زیبایی اش را ببخشد ، روایت شده که زلیخا با

یوسف ازدواج کرد اما از او گوشه نشینی کرد (زیاد پیشس او نمی ماند) بلکه همزمان که همسر یوسف بوده بیشتر گوشه نشین و تنها بوده و به عبادت پرداخته و انقطاع الی... پیدا کرده بود و گفت: ای یوسف من عاشق تو بودم قبل از اینکه خدا را بشناسم زمانی که خدا را شناختم عشق خدا، عشق دیگری را باقی نگذاشت.

ص (۷۱) * تاثیر قصه یوسف و زلیخا جامی بر شعراء اسلامی:

۱- شاعر ترک زبان «حمدی»: حمدی در سال ۹۴۱ هجری فوت شده و اسمش حمدا... چلبی است. معاصر عبدالرحمن جامی است و فرزند دوازدهم پدرش بوده و در شرایطی زندگی می کرده شبیه شرایط پیامبر حضرت یوسف (ع) در میان برادرانش. شاید همین مساله او را تشویق کرده که این قصه را به نظم بکشد.

* حمدی و آن منظومه ای که به فردوسی منسوب است: شاید بشود گفت که حمدی روش فردوسی را برای ترتیب یا دکوراسیون حوادث داستان بکار گرفته همانگونه که حمدی از خیال خودش برای به تصویر کشیدن بعضی از این حوادث استفاده کرده است داستان گرگ با یوسف را یک مقدار پیشرفته کرده است و همچنین در بحث شیفته شدن مردمان به زیبایی یوسف را. و بعضی از تفصیل را اضافه کرده که از تراوشات فکری و خیالی خودش است.

* حمدی و جامی: منظومه جامی نه سال از منظومه حمدی عمر بیشتری دارد. حمدی همان وقایعی را که جامی بعد از فروخته شدن یوسف می آورد، همان حوادث و سکانس ها را نیز حمدی هم می آورد.

* تفوق و برتری حمدی بر جامی: حمدی بر جامی تفوق و برتری دارد زیرا ایشان داستان یوسف را روایت می کند تا هنگام فروخته شدن یوسف در مصر، آنجاست که دیگر سر و کله زلیخا بر آن صحنه حوادث پیدا می شود و آنجاست که شاعر فرصت مناسب را برای روایت حوادث زندگی زلیخا تا ازدواج ایشان با یوسف پیدا می کند اما جامی دوران جوانی یوسف را ذکر می کند سپس به صورت یهویی (ناگهان) به بیان کودکی زلیخا و روایت حوادث زندگی ایشان می پردازد.

با این وجود می بینیم که جامی تاثیرات عمیقی را بر حمدی داشته است، حمدی حوادث را به شیوه جامی روایت نمی کند و این گونه نیست که حمدی فقط به شیوه جامی حوادث را روایت کند بلکه آن تشبیهات و صور بلاغی را نیز از جامی نقل می کند.

ص (۷۲) ۲- احمد بن سلیمان بن کمال پاشا: این شاعر ترکی شهره به علم و ادب بوده که در سال ۹۴۰ هجری وفات یافته است که هم به زبان عربی و هم به فارسی نوشته است.

احمد بن سلیمان داستان یوسف و زلیخا را در ۷۷۷۷ بیت به نظم کشیده است. ایشان در همه این ابیات متأثر از ادبیات فارسی و منظومه مولانا جامی بوده است.

شایان ذکر است که اینجا اشاره بکنیم به اینکه داستان یوسف و زلیخا از قرآن کریم به ادبیات اسپانیایی هم منتقل شده است، در ادبیات اسپانیایی منظومه ای وجود دارد بنام «قصیده یوسف» به زبان اسپانیایی است اما با واژگان عربی نوشته شده است

(شاید به قرن ۱۴ میلادی برسد) .

- همانگونه که شعراء دیگری از فارس و ترک و هند اقدام به نظم کشیدن داستان یوسف و زلیخا کردند که اینجا مجال و زمینه ای برای صحبت کردن از آنها وجود ندارد .

* موازنه موجزة بین قصة یوسف المنسوبة للفردوسی و قصة یوسف للجامی : موازنه و مقارنه و مقایسه بین داستان یوسف که منسوب به فردوسی است و داستان جامی (که به دانشجو واگذار می شود ان شاء الله... که در مطلب تعمق و تأمل بفرمایید ص ۷۲ الی ص ۸۲ بر عهده دانشجو)

ص ۸۳) الفصل الرابع : الأدب المقارن فی الأدبین العربی و الفارسی : ادبیات تطبیقی در دو ادبیات عربی و فارسی
الصلات العربیة - الفارسیة : روابط عربی و فارسی

المبحث الأول : الصلة العربیة - الفارسیة قبل الإسلام : عامل اول : روابط عربی و فارسی قبل از اسلام
لایمکن لشعبین متجاورین علی مدى آلاف السنین ألا یكون بينهما صلات أو صدامات ، وفي كلا الحالتین یأتی التأثير و التأثير : برای دو ملت امکان ندارد که هزاران سال در کنار همدیگر باشند میان آنها هیچ روابط و برخورد هایی وجود نداشته باشد در هر دو حالت ما تاثیر و تأثر داریم هم تأثیر گذاری داریم و هم تأثیر پذیری .
و هذا ما یصدق علی الشعبین الفارسی و العربی إذ كانت تجمعهما السیاسة والحروب تارة ، و تارة أخرى التجارة : و این مساله بر دو ملت فارس و عرب صدق می کند چرا که مسائل سیاسی و جنگ و گاهی اوقات نیز تجارت آنها را به کنار همدیگر جمع می کرد .

و علی أثر الحروب وفود و سفراء ، و فی التجارة علاقات ودية و صداقات و تبادل المفردات فی المعاملات فتدخل فی اللغة : و من هذه الصلات التي كانت تربط بین الفرس و العرب أولاً فی الحرب و السیاسة : در نتیجه جنگ ها ، هیات ها و سفرایی رد و بدل شده و در عرصه تجارت روابط دوستانه و در نتیجه تجارت نیز کلماتی در حوزه معاملات و تجارت و این جور چیزها وارد زبان خواهد شدیکی از این زمینه های ارتباطی که فارس ها و عرب ها را به همدیگر ارتباط داده است بحث جنگ و سیاست بوده است . (اولین ارتباطی که فارس ها با عرب ها داشتند در حوزه جنگ و سیاست بوده است)

(۱) یحدثنا التاريخ أن الفرس استولوا علی أكثر الهلال الخصیب فی القرن السادس قبل المیلاد و إتصلوا بالعرب و احتکوا بهم : تاریخ به ما می گوید که فارس ها بر قسمت اعظم هلال پر برکت (الهلال الخصیب : هلال پر برکت ، دایره حاصلخیز) از شبه جزیره در قرن ششم قبل از میلاد سیطره یافتند در نتیجه این سیطره ای که بر آن هلال خصیب یا دایره

حاصلخیز یافتند با عرب ها ارتباط برقرار کردند و با آنان اصطکاک یافتند .

۲) إضافةً إلى ذلك أن الملك الفارسی « قَمِيز » قد إستعانَ بالعربِ فی حَمَلَتِهِ عَلَى فَرَاعِنَةِ مِصر سنة ۵۲۵ ق.م

: اضافه بر این پادشاه فارس ها بنام کامبیز در حمله ای که به فراعنه مصر داشته در سال ۵۲۵ قبل از میلاد از عرب ها یاری گرفته است .

ص ۸۴) ۳- كما ساعدَ العربُ الفُرسَ فی حَمَلَتِهِمْ علی یونانَ سنة ۴۹۲ م : هم چنان که عرب ها به فارس ها در حمله آنها به یونان در سال ۴۹۲ میلادی کمک کردند .

۴- و من الحروبِ التي دارت بين الفُرسِ و العربِ ، فتحُ حصنِ ضيزن الذي فتحه « سابورز و الاكتفاف » بعدَ عامين من الحصار ، و قد قال الشاعرُ عمر بن إله في ذلك و كان شاهداً على المعركة : یکی از جنگ هایی که میان فارس ها و عرب ها واقع شد ، فتح قلعه « ضیزن » بود که آنرا بعد از دو سال محاصره ، « سابورز و اکتفاف » فتح کردن ، شاعر عمر بن إله که شاهد جنگ بوده است در این مورد گفته

ألم يحزنك و الأنباء تنمى بما لاقت سراً بنى العبيد
و مصرعُ ضيزن و بنى أبيه و إحلاسِ الكتائب من تزيد
أتاهم بالفيول مجلات و بالأبطال سابور الجنود

۵- أغار العربُ : عرب ها به گوشه و کنار مملکت پادشاه سابور که به ذی الاکتاف معروف بوده حمله کردند و بعضی از شهرهای او را درنوردیدند و مدت هایی را در آنجا اقامت داشتند زمانی که سابور بزرگ شد سربازان را به خدمت گرفت عرب ها را قلع و قمع کرد و تعداد زیادی را کشت و تعداد زیادی را به اسارت درآورد ، سپس به این نقاط ؛ به مملکت بحرین و هجر و سرزمین عبد القیس و یمامه حمله ور شد مردمان زیادی را کشت و مردمان زیادی را به اسارت درآورد به این دو سرزمین روی آورد ، و تعداد زیادی را نابود کرد ، سپس اسرای عرب را از قبیله بکر و وائل در کرمان اسکان داد و اسرای بنی حنظله را در اهواز (در سال ۳۵۰ م) اسکان داد .

۶- نفوذُ الفُرسِ فی الحبرة : نفوذ فارس ها در منطقه حیره و یمن ، پادشاهان حیره اسماً تحت سلطه فارس ها بودند اما یمن هم به فارس ها متمایل شد بعد از اینکه رومیان خواستند بر آنها سیطره پیدا بکنند و زمانی که حبشیان یمن را به اشغال درآوردند پادشاه یمن که سیف بن ذی یزن نام داشت به روم متوسل شد اما آنها به یاری او نشتافتند به سمت انوشیروان آمد (۵۳۱ - ۵۷۸ م) با لشگری که یمن را رهایی بخشید از فرمانروایی حبشیان او را یاری داد . او را تحت الحمایه فارس درآورد ابوالصلت که شاعر بوده این واقعه را در قالب شعر ثبت کرده است ، آنجا که می گوید : (شاعر جاهلی ابوالصلت : آنگاه که سپاه دریائی ایران بروزگار کسری انوشیروان حبشه را از یمن برانندند در مدح آزادگان ایران و سیف مدیحه ذیل

گفت)

لا يطلب الثار الا كابين ذی یزن فی البحر خیم للأعداء أهوالا

ثم انتحى نحو كسرى بعد عشرة من السنين يهين النفس و المالا

من مثل كسرى شهنشاه الملوك له أو مثل هرمز يوم الجيش إذ صالا

اینجا در این اشعار به این واقعه اشاره می کند که ذی یزن به کسری روی آورد و صولت و حمله و هجوم داشته و بحر را برای دشمنان تبدیل به میدان پر از خوف و خطر کرده است .

*** ثانياً : فی التجارة :** عامل دوم در ارتباط فارس ها و عرب ها حوزه تجارت بوده است

فارس ها و عرب ها از دیر باز از نظر تجاری با همدیگر ارتباط داشتند :

(۱) **سببان** (که در واقع باید ایرانی بوده باشند) حلقه اتصال میان هند و حبشه و شرق آفریقا و شمال آسیا و شمال آفریقا بودند و عمان منطقه شرقی این تجارت بوده است .

۲- این جایگاه یعنی منطقه آزاد تجاری به مکه منتقل شد ، که قریش در مکه اقامت داشتند ، و عرب ها از آن زمان شروع به رفت و آمد به بلاد فارس کردند .

۳- فارس ها نیز کالاهای تجاری خود را به بازارهای عرب از قبیل عکاظ و مشقر می فرستادند .

۴- مکه مرکزی برای صرافی شد و مردم در آنجا پول فارس را رد و بدل می کردند .

*** ثالثاً : تأثير الديانة الفارسية : تأثير گذاری دیانت فارسی**

(۱) عرب ها آیین مجوسیت را شناختند و بعضی ها از آنها آنرا بعنوان دین پذیرفتند ، و از آن جمله است مجوسیان نجران و یمن و هجرو عمان و بحرین ، زمانی که اسلام ظاهر شد این ها بر همان دیانت مجوسی ماندند و جزیه پرداخت کردند بعضی از عرب ها همچنان بر آیین مجوسیت باقی بودند تا دوره خلافت عمر بن الخطاب ، عمر آنها را جزو اهل کتاب به حساب آورد و بعضی از مسلمانان با دختران مجوسی ازدواج کردند .

ص ۸۶) ۲- بعضی از عرب ها به آیین مزدکیت روی آوردند و آنرا پذیرفتند از آن جمله پادشاه کنده حارث بن عمر بن حجر بود که ایشان معاصر « قباد بن فیروز » یاریگر آیین مزدکی بود .

۳- بعضی از عرب ها آتش را تقدیس می کردند و مقدس می دانستند مانند سخن شاعر :

حلفت بالملح و بالرماد و بالنار و بالله نسلم الحلقة

رابعاً : أثر الفرس فی اللغة العربية : تأثير فارس ها بر زبان عربی

امر بسیار طبیعی است که این همه ارتباط و رابطه و درگیری به تاثیرگذاری و تاثیرپذیری بینجامد . در نتیجه این روابط بعضی

از کلمات فارسی وارد زبان عربی شد چه بصورت معرب و چه بصورت غیر معرب و بعضی از شعرا این کلمات را در شعر خود بکار بردند ، همان گونه که پاره ای از این کلمات مثل « اَباریق » وارد قرآن کریم نیز شده است . مثلاً کلمه « سمسار » سنسکریتی است از طریق فارسی وارد زبان عربی شده است . در این سخن اُعشی :

و أَصْبَحْتُ لَا أُسْتَطِيعُ الْكَلَامَ سِوَى أَنْ أَرَا جَعَ سِمْسَارَهَا

سپس تعریب و بومی سازی شده به کلمه سَفَسیر یعنی سفسیر شده مانند سخن ابن الزبیری :

الهِی قَرِيشًا عَنِ الْمَجْدِ الْأَسَاطِيرِ وَرَشْوَةً مِثْلَمَا تَرَشَّى السَّفَاسِيرُ

کلمه اَباریق هم تعریب شده اَباریق که جمع اَبریق است معرب کلمه اَبْرِیز

كَمَاءٍ سَحَابٍ فِي أَبَارِيقِ فِضَّةٍ لَهَا ثَمَنٌ فِي الْبَائِعِينَ رَبِيعُ

ص ۸۷) المبحث الثانی : الصلات العربیة الفارسیة فی العصور الإسلامية : روابط عربی فارسی در ادوار اسلامی .

مایه افتخار زبان عرب قرآن کریم است ، چرا که به هیچ امتی کتابی به مانند قرآن داده نشده است

نه کتاب دینی و نه کتاب دنیوی از نظر بلاغت و تاثیر گذاری در دلها ، به هیچ امتی از امت های دیگر کتابی به مانند قرآن داده نشده است نه از نظر بلاغت و تاثیر گذاری در دلها و چه زمانی که درباره پرستش خداوند واحد احد و عظمت و جلال و جبروت او صحبت می کند ، و یا زمانی که درباره آسمان ها و زمین صحبت می کند و یا زمانی که درباره برانگیخته شدن و زنده شدن صحبت می کند یا زمانی که زندگی مردم را تشریح می کند و منهج و روش محکمی را برای آنها پایه ریزی می کند که سعادت هر دوسرای دنیا و آخرت را برای آنها محقق می سازد .

با این رویکرد بالا ، اسلام که کلمه آن با تمام مشتقاتش دلالت بر تسلیم و فرمانبرداری می کند وارد سرزمین فارس شد تا آن پیامی که پیامبر خدا (ص) به سوی پادشاه ساسانی فرستاد اجراء شود کسری پرویز که پادشاه فارس ها در سال ششم هجری بود در آن سال پیامبر پیامی را برای ایشان فرستاد و او را به پذیرش اسلام فرا می خواند ، در نتیجه ها فارس ها این دین را در آغوش گرفتند و در زندگی خودشان با تمام ابعاد مادی و معنوی تطبیق کردند و ما این مطلب را در این بحث کوتاه تبیین می کنیم .

❖ أولاً - تاثیر الأدب العربی علی الأدب الفارسی : تاثیر گذاری ادبیات عرب بر ادبیات فارسی

در این حوزه گسترده پژوهش های زیادی صورت گرفته است و ما در صدد تکرار آن مطالبی که در این مولفات و نوشته ها آمده نیستیم و همچنین ما نمی خواهیم بر بحث تاثیرگذاری شعر عربی بر شعر فارسی در وزن و قافیه (عروض عربی) و بلاغت پردازیم ، و اینکه روش ها و اصطلاحات ادبی همواره و همچنان میان این دو تا ادبیات مشترک است .

ما اینجا که حرف دکتر حسین نجیب مصری در کتابش « روابط میان عرب ها و فارس ها و ترک ها » استناد می کنیم آنجا که می گوید : « زبان عربی در نزد فارس ها به اوج خودش رسید .

ص ۸۸) تا جایی که عقلا و واقعا محال است که میان زبان عربی و کسی که بر خود لازم می داند که علوم و ادبیات ها را تحصیل بکند فاصله و جدایی انداخت . (این دو تا زبان زبان فارسی و عربی از دیر باز و از قدیم الأیام با هم دیگر مراوده داشتند با همدیگر قاطی و آمیخته شدند بگونه ای که واقعا قابل انفکاک نیستند حتی در دوره های گذشته و در این مرز و بوم کسانی در صدد برآمدند که یک تفکیکی حاصل بکنند میان زبان فارسی و عربی یا به تعبیر دیگر عربی زدایی بکنند اما حقیقتا این امر برای آنها مقدور نبوده و برای هیچ کسی مقدور نیست چونکه فرهنگ ما فرهنگ اسلامی است و فرهنگ مجموعه ای از مولفه ها است از جمله زبان . زبان یکی از مولفه های اساسی فرهنگ است و فرهنگ ما اسلامی است و زبان رسمی اسلام هم عربی است و منابع اصیل اسلامی به زبان عربی است و بسیاری از بزرگان این آب و خاک مطالب و کتاب های خودشان را در حوزه های مختلف دینی ، پزشکی و علمی و ... به زبان عربی نوشتند مثل غزالی ، ابن سینا ... بنابراین تفکیک بین این دو مساله اصلا امکان ندارد)

زبان عربی با آن فرهنگ متفاوتی که دارد با آن ابعاد مختلفی که دارد و با تمام اصول و فروعی که دارد سنگ زیرین شکل گیری فرهنگ فارسی بوده است این یک واقعیتی است و ما حق آن واقعیت را ادا کردیم از حیث توضیح دادن و شفاف سازی و آراء مختلف را در آنجا یعنی در این حوزه ما ذکر کردیم مبنی بر اینکه سنگ بنا و سنگ زیرین فرهنگ فارسی را ادبیات و فرهنگ عرب تشکیل می دهد .

پژوهش های خوبی صورت گرفته درباره تاثیر شعر جاهلی و اطلال شعر جاهلی یعنی آثار برجای مانده از محل اقامت محبوب در شعر بعضی از شعراء فارس مانند منوچهری دامغانی و خاقانی و همچنین تاثیرپذیری خیام از معری و تاثیرپذیری سعدی شیرازی از بحتری و متنبی و تاثیرپذیری حافظ شیرازی از ابن فارض و دیگران ... و در حوزه نثر هم این تاثیر گذاری و تاثیرپذیری مشهود بوده : در حوزه نثر فارس ها در نثر عربی در ابتدای عصر عباسی تاثیر گذاشتند و بعد از آن فارس ها از نثر عربی تاثیر گرفتند .

اما در بحث مقامات عربی : که آقای بدیع الزمان همدانی آنرا اختراع کرد ایشان از « ابو دلف خزرچی » متأثر بوده است سپس حریری هم از او این مقامات را از او گرفت ، و این شاعر و ادیب فارسی حمید الدین بلخی متأثر از مقامات حریری بوده در کتاب مقامات حمیدی .

تاثیر گذاری مقامات عربی محصور به فارسی نبوده و بس ، بلکه تاثیر فراوانی بر ادبیات های اروپایی و داستان های شطّار اسپانیایی داشته است .

ص ۸۹) * ثانیاً : اهتمام الشعراء الفرس باللغة العربیة و آدابها : توجه شاعران فارس به زبان و ادبیات عرب پژوهش در هزاران کتیبه هایی که در دار الاسلام منتشر شده بویژه در ایران مبتنی بر یادگیری خواندن و قواعد زبان عربی است در قالب صرف و نحو چه به شیوه سلیقه ای و چه بصورت معاینه و دیداری ، در مرحله اول خواندن قواعد و گرامر عرب به این

صورت بوده است سپس بر نهج و شیوه سیبویه ای که از فرزندان ابن بیضاء شیراز بوده است. سپس دانشمندان سعی کردند که دانش آموزان خود را وادار سازند که قصائد شعر جاهلی و تعلقات جاهلی را حفظ کنند بویژه شعر امرؤ القیس و لبید و أعشى و جریر و فرزدق و اخطل و بشار بن برد و ابو نواس و مهیار دیلمی و ابوتمام و بحتری و متنبی. (که این ها را وادار می کردند اشعار این شاعران را حفظ بکنند) و سبک آنها را در درس بلاغت مدرسه و ممارسه می کردند. این راهی بوده برای فهم قرآن و آن عقیده و شریعتی که قرآن دربرداشته است. این علوم و دیگر علوم به علوم موصله مشهور بوده یا نامیده شده است (علوم موصله یعنی علمی که آدمی را به آن هدف غایی می رساند که قرآن و شریعت قرآن است) از آنجا که زبان عربی زبان مادری ایرانیان نبود برای فراگرفتن آن سعی و تلاش هایی را مبذول داشتند که خود عرب ها در این زمینه آن سعی و تلاش را به خرج ندادند. همین امر باعث شد که ایرانیان از خود عرب ها در بحث زبان تفاوت و برتری پیدا بکنند، بعد از آنکه عجمه و گنگی در زبان بوسله اختلاط نژادها و زبان ها انتشار یافت. دولت شاه سمرقندی در این زمینه می گوید که ترجمه حرف ایشان به زبان عربی این می شود « فصاحت و بلاغت از خصائص و ویژگی های عرب است و شاعران فارسی در این زمینه پا در جای پای شعراء عرب می گذارند، بویژه در اوزان شعر زیرا که عرب ها خودشان استادان این فن هستند و کسی نمی تواند با آنان در این زمینه کشمکش و منازعه داشته باشد ».

دیوان متنبی در قرن ۴ هجری و بعد از آن که با « قفا نیک » معلقه امرؤ القیس قبل از این دو تا گوهر برنامه تحصیلی و درسی آن زمان بودند در تاریخ بیهقی آمده است که امیر مسعود به عبد الغفار گفت: باید ما گوشه و اطرافی از این ادبیات عرب را لازم است که برای خود مان برداریم، شما دو تا از قصیده را از دیوان متنبی و « قفا نیک » به من آموزش بده.

ص ۹۰) در کنار آموختن قرآن و حدیث نبوی و مطالبی که در این حوزه یافت می شد و همچنین در کنار شعر عربی دانش آموزان یا دانشجویان آثاری از نثر را هرچند که اندکهم بود در کنار شعر بر می گرفتند، در مراحل بعدی نثر عربی نیز مورد توجه محققان و پژوهشگران قرار گرفت. نظامی عروضی سمرقندی در این زمینه می گوید: « باید به مطالعه سخن و کلام خداوند بزرگ و خبرهای حضرت محمد مصطفی (ص) و آثار صحابه و ضرب المثل های عرب و کلمات عجم و غیر عرب و بررسی کتاب های گذشته گان و مناظره با آیندگان مانند ترسل صاحب و الصابی و ... قدامة بن جعفر و مقامات بدیع الزمان همدانی و حریری و از دیوان های عرب دیوان متنبی عادت کنند ».

اما رشید الدین وطواط این موضوع را به صراحت بیان می کند که ایشان در رابطه با تاثیر متنبی بر شعر فارسی می گوید: در بحث اقتباس معانی ریز و داشتن سبک متین، همه شعراء اسلامی ریزه خوار سفره متنبی هستند، متنبی ای که شهرت دیوان او در میان عرب و عجم منتشر شده است، این است که شما می بینید که سینه های فضلاء و انسان های بزرگوار جایگاه دیوان اوست. همچنین رشید الدین زمانی که می خواهد برای جایگاه والای عنصری و فرخی در شعر فارسی علت بیاورد سعی می کند که این دو را به متنبی تشبیه بکند. ایشان در « حقائق السحر » این گونه می گوید که فرخی به نسبت ایرانیان در

جایگاه متنبی به نسبت عرب ها است .

این شهادت ها و گواهایی هایی که منتقدان شعر فارسی و مولفین کتب بلاغت فارسی ابراز داشته اند دلیلی است بر اثر کوبنده ای که شعر عربی در شعر فارسی برجای گذاشته است ، هم در مضمون و هم در فنون شعر و شکل ، بویژه در مرحله پیدایش شعر فارسی و بعد از آن در مرحله استحکام ارکان و چارچوب آن .

از منظر دیگری ما می توانیم به تاثیر گذاری شعر عرب بر شعر فارسی بپردازیم ، این مطلب را روشن می سازد که شاعران فارسی شیفته شاعران عرب بودند و اصلاً جدا از شعراء ، شیفته و دلباخته بزرگان عرب بودند . و این امر طبیعی است عربی از یک جهت وارد وجدان و ضمیر مسلمان آگاه شده ، به عنوان زبانی نمونه که کلام خالق با آن زبان نازل شده و از منظر دیگر شعراء عرب اساتید شعراء فارسی بودند . امری بسیار طبیعی است که دانشجو یا دانش آموز به اساتید خود افتخار بکند .

ص ۹۱ و این رودکی است در واقع بنیانگذار شعر فارسی ، خودش را به مانند امروء القیس که بنیانگذار شعر عرب محسوب می شود رودکی هم بنیانگذار شعر فارسی است ، او خودش را به جریر و حسان بن ثابت و ابوتمام و صریع الغوانی یا مسلم بن ولید و سحبان وائل سرور فصاحت و خطابه تشبیه می کند . رودکی در مدح ابو جعفر احمد بن محمد بن خلف بن الیث حاکم سجستان در قصیده مشهورش که بنام « مادر می و شراب یا ام الخمره » تقصیر خودش را در مدح و ستایش حاکم بیان می کند و می گوید هر اندازه که من صفات والا برای شما ذکر بکنم باز هم در مدح تو تقصیر و کوتاهی ورزیدم ایشان در این زمینه می گوید :

ورچه جریرم بشر طایی و حسان

شعرسزاوار میرگفت ندانم

ورچه صریعم با فصاحت سحبان

سخت شکوهم که عجز من بنماید

و این هم ترجمه عربی شعر:

و إن أكن فی الشعر (بمنزلة) الطائی و حسان

لست أحسن قول شعر یلیق بالأمر

مع إنی صریع الغوانی (ترفدنی) فصاحة سحبان

أنا فی خوف شدید من أن یبیین عجزی

این رویکرد مکرراً در شعر رودکی وارد شده است ، بعد از ایشان نیز سنتی شده که بیشتر شعراء آنها برگرفته اند بویژه در معرض مدح و فخر به نفس و تفوق و برتری در شعر مانند فرخی و عنصری و بویژه منوچهری امیر الشعراء وصف و شراب در ادبیات فارسی ، منوچهری در تشبیه خودش به شعراء عرب و اساتید خود در شعر مبالغه کرده است و ایشان در تشبیه ممدوحان خود به بزرگان عرب مبالغه کرده تا حدی که تفریط ورزیده است ، بخش هایی از قصائد او به ذکر نام شعراء عرب و نویسندگان و مشاهیر عرب اختصاص یافته است گاهی اوقات نیز در اشعار او چیستان هایی در رابطه با ذکر القاب و کنایات آنها آمده است

ص ۹۲ ما به جهت رعایت ایجاز و اختصار گویی ، برای نمونه ما از قصیده مشهور اش در توصیف مشعمه و جا شمعی فقط

چند ابیات از شعر شاعر عنصری را به جهت آوردن دلیل بر آنچه که گفتیم ذکر می کنیم :

کوجریر و کو فرزدق، کو زهیر و کو لبید رؤبه عجاج و دیک الجن و سیف ذویزن ؟

کو حطیه، کوأمیه، کو نصیب و کو کمیت اخل و بشار برد، آن شاعر اهل یمن ؟

وآن دو امرالقیس و آن دو طرفه، آن دو نابغه وآن دو حسان و سه أعشی وآن سه حمّاد و سه زن ؟

اما بعضی دیگر از قصائد منوچهری مسرد یعنی جای ذکری شده برای آغاز قصائد عربی معروف ، از خلال این ذکر مطلع (مطلع ها) ما به اطلاعات گسترده ایشان از فرهنگ شعری معروف و مغموری پی می بریم که جزء کسانی که اطلاع بسیار گسترده ای دارند به آن توجه نمی کنند . مثلاً به این بیت شعری ایشان دقت کنید :

آنکه گفتست آذنتنا ، آنکه گفت الذاهبین آنکه گفت السیف أصدق آنکه گفت أبلی الهوی

(آذنتنا ، الذاهبین ، السیف أصدق ، أبلی الهوی : همه این ها آغاز و مطلع قصائد بسیار مشهور عربی هستند این بیانگر آن است که منوچهری اطلاعات بسیار گسترده ای درباره ادبیات عربی داشته است)

در بسیاری از موارد شعراء فارس از مساله ذکر نام شعراء عرب و تشبیه کردن خودشان به شعراء مشهور عرب و ذکر مطلع قصائد معروف آنها گذشته اند (یعنی در بسیاری موارد شعراء فارس این مراحل را پشت سر گذاشته اند) و به ذکر بارزترین ویژگی در شعر شاعر عربی یا کسی که نثر عربی را می نویسد رسیدند مانند قول منوچهری در قصائد متعدد که می گوید :

- سخت نکو حکمتی چو حکم بومعاذ

- سدیگر مخلص أخل چهارم مقطع أعشی

ص ۹۳) و ترجمه عربی این مصرع این است

- أنت مُعَرِّقٌ فی جُودة الحِکمة علی غرار حُکم أبی معاذ (ای بشار بن برد) : تو در حکمت در سرودن اشعار حکمی به شیوه ابو معاذ یعنی بشار بن برد عمل می کنی

- الثالثُ مَخْلَصُ الْأَخْطَلِ وَ الرَّابِعُ مَقْطَعُ الْأَعْشَى : ویژگی سوم خلاصه گویی أخل و ویژگی چهارم مقطع أعشی است

(این ها اشاره به تبحر و مهارت شعراء عرب هست که اینجا آقای منوچهری به ذکر این مهارت ها و توانمندی ها می پردازد)

علاوه بر این، چه فراوان شعراء فارسی به صراحت یا پنهانی نام تالیفات عربی مشهور در حوزه صرف و نحو و ادب و لغت (زبان) و تاریخ را آورده اند مانند کتاب الکامل مبرد و شرح ابن جَنّی و المنصف در شرح تصریف مازنی و الکتاب سیبویه و مغنی اللبیب عن کتب الأعراب از ابن هشام.

همان گونه که گروهی از شعراء فارسی به صورت مبالغه وار، مفردات و تعابیر عربی را در لابلای قصائد و مقطوعات شعری خودشان بکار گرفته اند یا در قوافی و احیانا در هر دو با هم، در بحث قافیه و این جور چیزها متأثر از شعراء عرب بودند. این برهان پدر شاعر معروف معزّی است که در قصیده مشهورش نزد مشتغلین به ادبیات فارسی قدیم مشغول هستند مبالغه می کند با مطلع زیر:

سلام علی دارأُمّ الکواعب بتان سیه چشم عنبر ذوائب

این فرزند باشکوه بر روش پدر و معاصران خودش می رود یعنی شاعر معزّی در بکارگیری کلمات و تعابیر عربی مبالغه می ورزد این قدر در استخدام و بکارگیری کلمات و تعابیر عربی مبالغه می کند تا جایی که تو وقتی که قصیده ایشان را می بینی احساس می کنی که یک قصیده عربی است ولی خب چند تا کلمه فارسی هم در آن است، در بحث وزن عروضی و شطر و مصراع بندی احساس می کنی که دارد با شاعران بزرگ عرب مبارزه طلبی می کند. در یک قصیده طولانی که با این بیت آغاز می شود این گونه می گوید:

ص ۹۴) ای ساربان منزل مکن، جز در دیار یار من تا یکزمان زاری کنم بر رَبع و أطلال و دَمَن

(اینجا رَبع و أطلال و دَمَن تکیه کلام و عبارت های عربی هست)

شعراء دیگری هم وجود دارند که سوار این مرکب خشن شدند و خیلی مبالغه کردند تا آنجا که از زبان مردم فاصله گرفتند و ابیات و اشعارشان را آکنده از واژگان عربی کردند، بهترین مثال بر این مساله قصیده مال لامعی جرجانی است که ما چند تا بیت را می آوریم تا طولانی گویی نکرده باشیم می گوید:

هست این دیار یارمن، شاید فرود آرم جملیرسم رباب و دَعْد را حال از رسوم و از طَلَل

جویم رفیقی را اثر کو دارد از لیلی خبر داند کازین منزل قمر، کی رفت و کی آمد زُحل؟

بی آب مانده منبعش، بی یار مانده مرتعش در قاعهای بلقش خیل شیاطین را زَجَل

(زجل یعنی پراندن مرغ از جایی. زجل - خیل - بلقع - قاع - زحل - قمر - منبع - لیلی - رسوم - طلل - جمل این ها همگی تکیه کلام ها و تعابیر و مفردات عربی هستند که شعر شعرای فارسی زبان ما آکنده از این جور چیزهاست و این اگر دلیل بر چیزی باشد تنها دلیل بر این است که شعراء گرانمایه و گرانسنگ ادبیات فارسی و ایران زمین تا بیخ گوش متأثر از ادبیات عرب بوده اند و این تاثیر پذیری در اشعار و قصائد آنها به وضوح پیداست.

* ثالثا: التأثيرات المتقابلة: تأثيرات متقابل

الترجمة بين العربية و الفارسية : ترجمه میان زبان ادبیات عرب و فارسی

ترجمه یکی از مهمترین عوامل انتقال آداب در میان ملت هاست و یکی از مهمترین عوامل ارتباطی میان عرب و فارس بوده است چرا که ترجمه ابزاری بوده برای انتقال شناخت و معرفت در میان این دو ملت .

و بهترین دلیل بر این مطلب کتاب الفهرست نوشته ابن الندیم است به درستی که مولف فصلی را در کتابش تحت عنوان « النقلة من الفارسية إلى العربية : مترجمان از زبان فارسی به زبان عربی » اختصاص داده است . اولین کسی که او به آن پرداخته ابن المقفع بوده است (یعنی ابن الندیم یک فصل خاص را از کتاب الفهرست به این مطلب اختصاص داده است « النقلة من الفارسية إلى العربية : مترجمان از زبان فارسی به زبان عربی » طبیعتاً در اینجا لیستی از افراد را ذکر می کند و اولین شخصی که به آن می پردازد ابن المقفع است) سپس آل نوبخت و موسی و یوسف فرزندان خالد که این ها خادمان داود بن عبد ... بن حمید بن قحطبة بودند و مطلب را از زبان فارسی به زبان عربی برای ایشان ترجمه می کردند ، سپس به علی بن زیاد تمیمی می پردازد .

ص ۹۵ و گفته است : او هم از فارسی به عربی ترجمه می کرده ، و یکی از آن مطالبی که ایشان از فارسی به عربی ترجمه کرده « زیج شهریار » است . و همچنین ابن الندیم می گوید که بلازری هم از فارسی به عربی ترجمه کرده و همچنین جبلة بن سالم کاتب و نویسنده هشام مترجم از زبان عربی بوده به زبان فارسی و همچنین گفته است اسحاق بن یزید کتاب سيرة الفرس که معروف به اختیار نامه هست ، به عربی ترجمه کرده . در پایان کار به ذکر موبد (روحانی زرتشتیان) شهر نیشابور بهرام بن مروان شاه و همچنین عمر بن الفرخان می پردازد .

اما آشکار ترین و مشهورترین کسانی که از زبان پهلوی به زبان عربی ترجمه کرده اند « ابن المقفع » هست که کتاب خداینامه را به عربی ترجمه کرده که این خداینامه مهمترین اثر تاریخی اسطوری از دوره ساسانیان است همچنان که ایشان کتاب کلیله و دمنه و کتاب الیتیمه فی الرسائل را به عربی ترجمه کرده و آن ضرب المثل در فصاحت و بلاغت هم است .

همچنین ابن المقفع دو تا کتاب را از زبان پهلوی به زبان عربی ترجمه کرده این دو تا کتاب یکیشان در منطق و طب هست و آن دیگری کتاب آیین نامه هست و همچنین کتاب کتاب الأدب الكبير و الأدب الصغير . اما کتاب کلیله و دمنه عظیم ترین کار ترجمه ابن المقفع هست و از همه شان مهمتر است و از همه بیشتر سزاوار ذکر است ایشان این کتاب کلیله و دمنه را حوالی سال ۱۳۳ هجری ترجمه کردند و این ترجمه بعد از از بین رفتن اصل پهلوی آن اساس و پایه تمام آن ترجمه های مختلف دیگری شد که در زبان های دیگر صورت گرفته مانند سریانی و عبری و فارسی و بسیاری از زبان های زنده دیگر دنیا (یعنی این کتاب کلیله و دمنه به زبان های دیگر دنیا ترجمه شده بر اساس ترجمه ابن المقفع صورت گرفته چون اصل پهلوی آن ظاهراً از بین رفته است)

و همچنین ابن مماتی مصری هم در دوران صلاح الدین آیوبی این کتاب کلیله و دمنه را به نظم کشیده همچنان که شاعری هجاء (هجو گوی) که موسوم به ابن الهباریه و متوفی در کرمان به سال ۵۰۴ هجری هست ایشان هم این کتاب را به نظم کشیده و

این منظومه خودش را که حالت مزدوج القافیه (قافیه مزدوج) دارد را به این نام «تتائج الفطنة في نظم كلیلة و دمنة» نامگذاری کرده و یک نمونه از شعر ایشان در اینجا ذکر شده:

ص ۹۶) وإن لی فی نظم ذا الكتاب فضلاً علی الأقران و الأضراب

من در به نظم کشیدن این کتاب (کلیله و دمنه) بر دوستان و همتایان خودم تفضل و برتری دارم.

أراد یحیی حفظه فما قدر إلا بما قال أبان إذ شعر

یحیی خواست که آنرا حفظ کند منتهی نتوانست جز به آن مقدار که أبان توانست.

كَلَّتْ طباعُ القومِ دونِ نظمه و عجزوا عن سبكه لعظمه

آن قومی که مطبوع بودند و طبع شعری داشتند طبع شعری آنها در برابر به نظم کشیدن آن سست شد و بخاطر عظمتی که این

کتاب کلیله و دمنه دارد از به نظم کشیدن آن عاجز ماندند

إلا أبان الاحققی الکاتب فإنه فی نظمه لغالب

بجز أبان لاحقی که کاتب بوده ایشان در به نظم کشیدن کتاب کلیله و دمنه غالب و پیروز بوده

ثم أبو یعلی أنا فإنی نظمته بالجهد و التعنی

بعد از أبان لاحقی که خوب توانست کلیله و دمنه را به نظم بکشد أبو یعلی که منظور خودش هست که من با جهد و تلاش و

معانات و خستگی های زیاد و زحمت های فراوان این کتاب را به نظم کشیدم

مُتَّبِعاً فیهِ أبان الاحققی و لیس و هو سابقی بلاحق

در به نظم کشیدن کتاب کلیله و دمنه از أبان لاحقی تبعیت کردم (ابن الهباریه می گوید) و او در حالی که (با وجود اینکه)

قبل از من اقدام به نظم کشیدن کلیله و دمنه کرده است اما در این کار ایشان نمی تواند به پای من برسد و نمی تواند مرا تعقیب

بکند

فإن یکن أقدم منی عصراً فإنی أحسن منه شعراً

اگر ایشان از نظر زمانه از من جلوتر باشد و من قطعاً از نظر شعر از ایشان زیباتر (یعنی شعر من از شعر ایشان زیباتر است)

یکی دیگر از آن کسانی که از زبان پهلوی به عربی ترجمه کرده «نوبخت اهوایی» است که منجم منصور بود که ایشان و

پسرش «خرشاذماه» کتاب هایی را در حساب و ریاضی هم ترجمه کردند. یکی دیگر از آن مترجمان «موسی بن خالد

معروف به ترجمان» بوده که ایشان هم از زبان پهلوی و یونانی ترجمه کردند و «علی بن زیاد تمیمی» هم کتاب «زیج

شهریار» را از پهلوی به عربی ترجمه کرده است و «بلاذری» هم کتاب «نصائح اردشیر» را در قالب نظم به عربی ترجمه

کرد، و «لجباة ابن سلم» کتاب «رستم و اسفندیار و قصه بهرام چوبین» را به عربی ترجمه کرده است و «عمر فرخان»

هم کتاب «المحاسن» را ترجمه کرده و شاید ایشان (عمر فرخان) اولین کسی باشد که این نوع کتاب اخلاقی و تعلیمی را

ترجمه کرده و وارد عربی کرده است، و کتاب هایی که از زبان پهلوی ترجمه شده اند و مترجمان آنها شناخته شده نیستند زیادند از آن جمله کتاب « هزار افسانه » است که این کتاب هزار افسانه، اصل و بنیاد کتاب « ألف لیلة و لیلة » می باشد و خرافة و نزهة و روزبه الیتیم و النمرود ملک بابل و بهرام و نرسی و الدب و التعلب و وصایا أردشیر و زادن فروخ فی تربیة الولد، این ها همه کتاب هایی بودند که به عربی ترجمه شده اند ولی مترجمشان معلوم نیست و بیشتر کتاب های علمی و اخلاقی که ترجمه شده اند بر زبان حیوانات تالیف شده بودند یا به طریقه سوال و جواب یا مناظره و یا نصیحت پدر به فرزند (پدر برای پسر) و مردم علاقه بسیار زیادی به این نوع کتاب ها داشتند در دوره بنی عباس .

ص ۹۷) و مامون خلیفه به حسن بن سهل امر کرده که کتاب « جاویدان خرد به معنی الحکمة الخالده » را به زبان عربی ترجمه بکند که محتوی مجموعه ای از حکمت ها و نصایحی هست که به حکماء هند و فارس و یونان و عرب نسبت داده می شود و این کتاب در اصل منسوب به هوشنگ یکی از پادشاهان فارس در دوران اسطوری است .

ابن سهل این کتاب را ترجمه کرد اما تلخیص و خلاصه نمود و ابن مُسکویه هم این تلخیص ابن سهل را در ضمن کتاب معروف خودش بنام « ادب العرب و الفرس » آورده است .

از کلام و سخن ابن ابی الحدید صریح و آشکار است که وصیت ها و حکمت های فارسیان عرب آنها را می شناخته اند و با آنها آشنایی داشتند و بر زبان خودشان آنها را جاری می کردند تا آن حجتی که در آن است برایشان تبیین پیدا بکند که ابن الحدید در این زمینه چیزی می گوید که این عین متن ایشان است : ما وصایای قومی از عرب را و همچنین وصایای بیشتر پادشاهان فارس را ذکر کردیم تا ضمیمه وصایای امیر المومنین شود و با این کار وصایای دین و دنیا حاصل گردد ، در وصایای امیر المومنین دین غلبه دارد و در وصایای این ملوک و پادشاهان عرب و عجم دنیا غلبه دارد .

انگار عرب ها می دانستند این نوع ادبی (یعنی این وصایا و حکمت هایی) که در نزد فارس ها است شبیه هست با آنچه که نزد آنهاست از جهت گستردگی و فراگیری ، و آنها این حکمت ها و وصایای فارسیان را روایت می کنند آنگونه که روایات و ماثورات خودشان را روایت می کنند و آنها را با سخن و کلام فصیح تر صاحب و دارای زبان می خوانند .

و آن چیزی که قابل ملاحظه است این است که از تعداد آن کتاب های علمی که از زبان فارسی ترجمه شده است کمتر است از آنچه که از زبان های هندی و یونانی ترجمه شده زیرا قسمت اعظم کسانی که مشغول به علوم بودند و در زمینه علمی در دوران ساسانیان تالیف می کردند از قبیله نساطره نصاری و یهود (اهل کتاب) بودند و شاید گروهی از موبدان فارس هم به زبان سریانی می نوشتند چرا که خط آن آسانتر از خط پهلوی بوده است .

ص ۹۸) و ما می دانیم که مجموعه کتاب های مانی به زبان سریانی بوده و از جمله کتاب هایی که ابن مقفع از زبان پهلوی آنرا ترجمه کرده کتاب های منطق هست که چهار تا کتاب بودند که عبارتند از قاطاغوریاس و باری ارمنیاس و انولوطیقا و ایساغوجی و همچنین کتاب البیضرة که اسحاق بن علی بن سلیمان آنرا به زبان عربی ترجمه کرده است و همچنین کتاب صور

الوجوه و الکناش و بنیان دخت و بهرام دخت ، که مترجمان این کتاب ها شناخته شده نیست همچنان که مترجمان کتاب های دیگری در زمینه هنر و جنگ مشخص نیست

توجه : بقیه صفحه ۹۸ مطالعه بر عهده دانشجو می باشد

ص ۹۹) امام غزالی هم همچنین رساله ای تحت عنوان « أیها الولد » و « الرسالة الولدیة » دارد که بعضی از علماء این را تعریب کردند (به عربی ترجمه کردند) .

و او همچنین کتاب « کیمیای سعادت دارد » که این کتاب فارسی از نظر محتویات شبیه کتاب « إحياء علوم الدین » است و ما می توانیم حتی بگوییم که : کیمیای سعادت حتی ترجمه فارسی این کتاب (إحياء علوم الدین) است .

و از جمله کتاب های دیگری که به زبان عربی ترجمه شده از فرهنگ و میراث فارسی کتاب « گلستان » سعدی شیرازی است و یکی از ناشران این کتاب در مقدمه گفته است که این کتاب بارها به عربی ترجمه شده است و حتی گفته است که یکی از ترجمه های عربی گلستان در مصر به چاپ رسیده است ، نه ترجمه را مشخص کرده و نه مترجم آنرا . شاید منظور ایشان ترجمه « جبرائیل مخلع » باشد که ایشان منظوم گلستان را به نظم ترجمه کرده و نثر آنرا به نثر ترجمه کرده .

و ما از این ترجمه های قدیم گلستان به زبان عربی چیزی را نمی شناسیم بغیر از دو تا قطعه که فضل ... شیرازی که در اواخر عصر سعدی می زیسته است آنرا به نظم ترجمه کرده است یعنی در قرن هفتم هجری و این دو تا قطعه در تاریخ و صاف آمده است ، و ایشان این ابیات مشهور را این گونه به زبان عربی ترجمه کرده است :

إذا هو فی الحمام طینٌ مُطِيبٌ تَوَصَّلَ مِنْ أیدِ کریمِ إلی یدی

گلی خوش بوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی به دستم

فقلتُ له : هل أنتِ مِسْکٌ و عَنبرٌ فَإِنِّی مِنْ رِیَاکِ سَکرانٌ مُعتَدٍ

بدو گفتم که مشکِی یا عبیری که از بوی دل آویز تو مستم

أجاب بَأنی کنتُ طیناً مُذَلَّلاً فجالستُ لِلوردِ الجَنی بِمَعْهَدٍ

بگفتا من گلی ناچیز بودم ولیکن مدتی با گل نشستم

فأثرَ فی خُلُقِی کمالِ مَجالسی و إِلَّا أنا التُّرابُ الذی کُنتُ فی یدِ

کمال هم نشین در من اثر کرد وگرنه من همان خاکم که هستم...

ص ۱۰۰) اما قطعه دوم مولف از دو بیت که او آنرا در ترجمه عربی اش این گونه می گوید :

إن نال ند من الأذال منقصة حاشاک أن یذیب النفس بالضجر

گر خردمند ز اجلاف جفایی بیند تا دل خویش نیازارد و درهم نشود

فالتبر من حجر إذ صار منکسرا فالتبر تبر و ما یزداد فی الحجر

سنگ بد گوهر اگر کاسه زرین شکند قیمت سنگ نیافزاید و زر کم نشود

سعدی کتاب منظومی هم دارد بنام « بوستان » که دکتر موسی هنداوی در سال ۱۹۶۱ آنرا به زبان عربی ترجمه کرده است ، و ما در زمان های گذشته اگر احیانا این کتاب را ترجمه کرده باشد ما به آن علم نداریم .

و فتح بن علی البنداری در سال ۶۲۱ هجری شاهنامه را به عربی در دمشق ترجمه کرده است .

اما آن چیزی که از عربی به فارسی ترجمه شده ، اولین چیزی که ذکر می شود تاریخ الأمم و الملوک هست نوشته ابن جریر طبری ، که امیر منصور بن نوح سامانی به وزیرش ابوعلی بعلمی دستور داد که آنرا ترجمه بکند . بعلمی هم پیشتر از امیر منصور وزیر عبدالملک بن نوح بوده سپس نوح بن منصور ، ترجمه هایی هم به زبان فرانسه ، انگلیسی ، عربی و اردویی دارد . بعلمی بصورت خلاصه ترجمه کرده که یکی از اولین نمونه های نثر فارسی است ، و کاری که ایشان انجام دادند کار سهل الممتنع به حساب می آید و متد و روش کار ایشان خالی از تعقید و پیچیدگی است (خیلی ساده و روان ترجمه کرده) و با جملاتی کوتاه و مهمترین چیزی که این ترجمه را متمایز می سازد عبارت های سلیس و روان است و اینکه از هر نوع آرایش صنعتی خالی است و تعبیرات فارسی آن بیشتر از تعبیرات عربی است .

ص ۱۰۱ کتاب کلیله و دمنه هم چندین بار از عربی به فارسی ترجمه شده ، و گفته می شود : اولین کسی که این کتاب را به فارسی ترجمه کرده ابوالفضل بعلمی وزیر امیر نصر بن احمد سامانی بوده است . در مقدمه کتاب انوار سهیلی آمده است که ابوالحسن نصر بن احمد سامانی به یکی از فضلاء عصر دستور داد که این کتاب را از زبان فارسی ترجمه بکنند . سپس به رودکی شاعر دستور داد که آنرا به نظم بکشد همان گونه که ابوالمظفر بهرام شاه سلطان مسعود هم که یکی از فرزندان سلطان محمود غزنوی بوده به ابوالمعالی نصر ... ابن محمد بن الحمید دستور داد که از روی نسخه ابن المقفع آنرا ترجمه بکند .

و فردوسی به ترجمه این کتاب توسط وزیر بعلمی از زبان عربی به فارسی اشاره کرده است و ایشان در این زمینه می گوید : « این کتاب کلیله و دمنه تا دوران نصر سامانی به زبان عربی بوده ، زمانی که نصر پادشاه زمان شد به ابوالفضل وزیر اعظمش که گنجینه ای از بلاغت ارزشمند را داشت دستور داد و ایشان این کتاب را از عربی به فارسی ترجمه کرد ، و این امر بدون هیچ سستی و سهل انگاری صورت گرفت . اما ابوالمعالی نصر ... بن الحمید این کتاب را در قرن ششم هجری از عربی به فارسی ترجمه کرد و در لابه لای ترجمه خود حکمت ها و امثال های زیادی آورده است ، و به اشعار فارسی و عربی و آیات قرآنی و حدیث نبوی هم استشهاد نموده است همان گونه که محسنات لفظی در بیشتر عبارات او یافت می شود و این هم به جهت تبعیت از آن تقلید ادبی در عصر خودش بوده و این مسأله کاری کرده که ایشان از آن اصل عربی فاصله بگیرد . و ترجمه ایشان اولین کتاب فارسی ادبی محسوب می شود که در آن سجع فنی پدیدار شده است و ایشان با این کار تقلیدی جدید و متأثر از زبان عربی را آفریده است . نثر فارسی با ترجمه ابوالمعالی از کتاب کلیله و دمنه به مرحله جدیدی از مراحل تحول و پیشرفت رسید در این ترجمه الفاظ و واژگان عربی زیاد یافت می شود .

ص ۱۰۲) رابعاً: اصحاب اللسانین: صاحبان دو زبان

یکی از بارزترین پدیده های ارتباط میان عرب و فارس به هم رسیدن زبان فارسی و عربی در زبان بعضی از شعراء و ادباء و علمای فارسی هست که به صاحبان دو زبان معروف هستند چون میراثی فراوان به زبان فارسی و عربی از خود به یادگار گذاشته اند و این گونه این دو تا زبان همدوش هم قرار گرفتند و هر دو به فرهنگ اسلامی یکپارچه ارتباط پیدا کردند یعنی این دو تا زبان فارسی و عربی آنقدر با هم همدوش و همگام بودند که جوانب و ابعاد آنها چه بسا با همدیگر تغایر و تفاوت پیدا نمی کرد مگر در مسائل صورتی و شکلی. و شکلی نیست این مساله نزدیکترین حد ارتباط بین این دو تا زبان و کاملترین صورت اندماج و درهم آمیختگی بین این دو تا ملت است.

اگر به یکی برتری داده شود آن دیگری از جای خود برکنده و بلند می شود (مثل الاکلنگ اگر شما، یکی را وزن بیشتری بهش وارد کنی آن دیگری بالا می رود عکس این هم صورت بگیرد عکسش اتفاق می افتد) و برای تفسیر این مساله می گوئیم: از زمان خلفای راشدین تا دوره سلطان محمود غزنوی یعنی قرن چهارم هجری تدوین اوامر دولت و رسائل و نامه های دیوانی به زبان عربی صورت می گرفته است. و عیب و زشت محسوب می شده است که چیزی از این کارها از قصر سلطان به زبان فارسی صادر شود تا جایی که ابو نصر کندی وزیر الب ارسلان سلجوقی دستور داد که قوانین و منشورات به زبان فارسی باشد این بخاطر بضاعت اندک و علم ناچیز ایشان بود.

یکی از این دو زبان ها: امیر قابوس بن وشمگیر زیاری متوفی به سال ۴۰۳ هجری بود و ایشان جزو آن دسته از پادشاهان ادباء بود و دارنده این ابیات مشهور.

قُلْ لِلذِّی بَصُرُوفُ الدَّهْرِ عَیْرُنَا هَلْ حَارِبُ الدَّهْرِ إِلَّا مِنْ لَهْ خَطَرُ؟

أَمَّا تَرَى الْبَحْرَ تَعْلُو فَوْقَهُ جِیْفٌ وَتَسْتَقِرُّ بِأَقْصَى قَاعِهِ الدُّرُرُ؟

فَإِنْ تَكُنْ نَشِبَتْ أیدی الزَّمان بِنَا وَنَالْنَا مِنْ تَمَادِی بُؤْسُهُ ضَرُرٌ

فَفِی السَّمَاءِ نَجْمٌ مَالِهَا عَدَدٌ وَلَیْسَ یَكْشِفُ إِلَّا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ

ص ۱۰۳) قابوس شعر عربی و فارسی می گفته، هرچند که ایشان در آخر عمرش مریضی بر او سنگینی کرد روزگار با او سر ناسازگاری در زندگی داشت اما با وجود این آدم بی نظیری در داشتن همت بلند و کرامت طبع و ادبیات بوده. او در نثر عربی هم شاهکارهایی دارد، و رساله های ایشان در حوزه بلاغت در رتبه رساله های بلغاء عرب هست اما ما در زبان فارسی نثر فنی و همچنین شعری از او سراغ نداریم که تحسین برانگیز باشد ما از شعر فارسی ایشان جز ابیاتی اطلاع نداریم که ایشان این گونه می گوید: « دنیا یعنی خواهش ها و نیازها من قلب خودم را مشغول نمی کنم به آن چیزی که نیاز دارد و گرایش به آن دارد، من در کل این دنیا بیست چیز را انتخاب کردم تا زندگی طولانی خودم را با آن بیست چیز سر کنم.

« الشعر - الغناء (ترانه و آواز یا بی نیازی) - الحسنة (زن زیبا روی) - ما طاب الصَّهْبَاء (می سرخ رنگ لذیذ) -

الشطرنج - النرد - المصايد (صيد و شكار) - البازی (شاهین و باز) - الفهد (یوز پلنگ) - المیدان (میدان) - الكرة (توپ و ورزش) - الحضرة (حضور در جمع دوستان) - الملاحم (حماسه) - الولاثم (ج و لیمه : مراسم ضیافتی که در عروسی می دهند) - الفرّس (اسب) - و السلاح (اسلحه) - السخاء (اهل سخاوت باشد) - الصلاة (نماز بخواند) - الدعاء (دعا بکند) »

بدیع الزمان همدانی * یکی از این افراد دو زبانه « **بدیع الزمان همدانی** » است : بین قابوس و بدیع الزمان همدانی شباهت هایی است ، چرا که شهرت بدیع الزمان بخاطر آن نثر فنی و زیبایش است که رنگ و بوی ویژه هم دارد ، شهرت و آوازه بدیع الزمان بوسیله مقاماتش است ، ایشان تقلید کرده از کتاب « اربعین » نوشته ی ابن درید با آوردن چهارصد مقامه در باب کدیه که هر چهارصد تا ظرافت و حسن می چکد که میان این دو تا مقامه از نظر لفظ و معنی هیچ تناسبی نیست . به مانند قابوس جزو شعراء به حساب نمی آید (یعنی شاعریت بدیع الزمان به اندازه شاعریت وشمگیر نیست) و بدیع الزمان دیوان شعر هم دارد اما به اندازه مقامات و رسائل ایشان مشهور نیست ، به بدیع الزمان پیشنهاد می شد که این ابیات فارسی که دارای معانی غریب هستند به عربی ترجمه بکند . مسائلی ابداعی و عجایب و غرایب زیادی که قابل شمارش نیستند در ترجمه این ابیات پدیدار می شد و زمانی که با صاحب بن عباد ارتباط برقرار کرد در حالی که ایشان دوازده سال داشت صاحب به او گفت : شعر بگو : بدیع الزمان گفت : بفرما امتحانم بکن ،

ص ۱۰۴ صاحب سه بیت از شعر منصور رازی را بر او خواند و از او خواست که آنها را ترجمه کند زمانی که بدیع الزمان این ها را شنید به صاحب گفت :

به چه قافیه ای می خوای ترجمه کنم ، صاحب با عجز و ناتوانی گفت : حرف طاء را قافیه ترجمه ات قرار بده سپس بدیع الزمان گفت : در چه بحری می خواهی آنرا ترجمه بکنم ، صاحب بحر سریع را انتخاب کرد ، بدیع الزمان فی البداهه چنین گفت :

* سَرَقْتُ مِنْ طُرْتِهْ شَعْرَةً حِينَ غَدَا بِمَشْطِهَا بِالْمَشَاطِ

یک موی بدزدیدم از دو زلفت چون زلف زدی ای صنم بشانه

* ثَم تَدَلَّحْتُ بِهَا مُثْقَلًا تَدْلُحُ النَّمْلُ بِحَبِّ الْحَنَاطِ

چنانش بسختی همی کشیدم چون مور که گندم کشد بخانه

* قَالَ أَبِي مَنْ وَلَدِي مِنْكُمَا كَلَاكُمَا يَدْخُلُ سَمَّ الْخِيَاطِ

بأموی بخانه شدم پدر گفت منصور کدامست ازین دوکانه

و ترجمه بدون شک دقیق است ، بیانگر آن است که بدیع الزمان مالک ناصیه ی فارسی بوده است یعنی پیشانی زبان فارسی را در دست داشته است چرا که ترجمه منظوم مستوجب آن است که مترجم قدرت سرشاری در تعبیر داشته باشد و این قدرت

برای کسی مقدور نیست جزء آنکه آگاه و بینا به مذاهب کلام باشد (یعنی به روش های ادای سخندر زبان) در آن زمانی که از آن زبان به این زبان ترجمه می کند یعنی زبان مبدا و مقصد (تنها کسی این استطاعت و بضاعت دارد که به زبان مبدا و مقصد آشنایی کافی داشته باشد)

ابن ابی توبه و ابوالفتح البُستی و أبوالقاسم الإسفراینی و ابوعلی سینا همه این ها جزو انسان های دو زبانه بودند.

ابن ابی توبه : و اگرچه بدیع الزمان از فارسی به عربی ترجمه کرده اما ابن ابی توبه از عربی به فارسی ترجمه کرده است و در برخی از مجالسش اتفاق کرده که یکی از ندیمان را به قول ابی نواس بسراید :

و خود أقبلت فی القصر سگری ولكن زین السکر الوقار

مست آمد پیش من در گوشک آن زیبا نگار گفتم ای جان وعده ی دوشین خود را کن وفا

فقلت : الوعد سیدتی ، فقلت کلام اللیل یمحوه النهار

از خرد و آهستگی گفتمی که هست او هوشیار گفت نشیدی (کلام اللیل یمحوه النهار)

و ابن ابی توبه این شعر شنیده را نشده بدون فکر و تأمل ساعتی آنرا به فارسی ترجمه کرده ترجمه برابر و مطابقی که در آن موفقیت کامل است .

ص ۱۰۵) ابوالفتح البُستی : یکی از اهالی قرن ۴ و دو زبان ها ابوالفتح البُستی است (دو زبانه ها یعنی کسانی که هم فارسی و هم عربی می دانستند) ایشان دارای دو تا دیوان است یکی به زبان عربی و دیگری به زبان فارسی و برای پادشاه «بُست» مشغول به کتابت بوده و صاحب یتیمه ۲۷ صفحه از کتابش را به ایشان اختصاص داده است . مثال هایی از نظم و نثر ایشان را در آنجا آورده است . اما به نظم فارسی ایشان اشاره نکرده است . ابوالفتح البُستی شبیه همان کسانی هست که قبلا از آنها صحبت کرده ایم مانند سایر دو زبان ها . و اینکه شهرت ایشان به شعر و نثر عربی ایشان است نه به فارسی اش . در اخبار ابوالفتح البُستی که متوفی به سال ۴۰۰ هجری است آمده است که ایشان دو تا بیت را از فارسی ترجمه کرده است :

رَمَيْتُكَ عَنْ حُكْمِ الْقَضَاءِ بِنَظْرَةٍ وَمَالِي عَنْ حُكْمِ الْقَضَاءِ مَنَاصُ

به حکم قضاء من به شما نظر و نگاهی انداختم و طبیعتا چیزی که قضاء خدا بر آن رفته باشد که چاره ای نیست یعنی آدم مجبور است

فَلَمَّا جَرَحْتُ الْخَدَّ مِنْكَ بِمُقْلَتِي جَرَحْتُ فَوَادِي وَ الْجُرُوحَ قِصَاصُ

زمانی که من با مردمک چشمم گونه تو را زخمی کردم شما هم قلب من را زخمی کردی و طبیعتا (و الْجُرُوحَ قِصَاصُ) بینا متنی است و اشاره است به یکی از آیات قرآن و و الْجُرُوحَ قِصَاصُ یعنی وقتی که کسی را زخمی بکنید در قصاص آن زخم باید شما را زخم بکنند)

أبو القاسم الأسفرانی: همچنان که گفته شده است بعضی از شعراء سلطان محمود غزنوی از این دو بیت شعر فارسی شگفت زده شدند و به دل آنان آمده است که این بیت شعر را به عربی ترجمه بکنند و این واضح است که زبان عربی زبان دوم آنان بوده در کنار زبان فارسی، اما آنان از ترجمه آن دو تا بیت شعر عاجز ماندند اما ابوالقاسم اسفرانی آن دو بیت را ترجمه کرده ابوالقاسم ابن ابی العباس اسفرانی وزیر سلطان محمود غزنوی است که درباره او گفته شده: ایشان دیوان (دیوان پادشاهی را، دیوان سلطانی) را به فارسی قرار داد تا زمانی که سلطان محمود او را عزل کرد در نتیجه دیوان یکبار دیگر به زبان عربی برگشت، و ابوالقاسم این دو تا بیت را اینگونه ترجمه کرده است:

فَضَى تَغْرَلِيْبٍ ضَا حَكُ عَرَمٍ مِنْ عَشَقٍ مَبْسَمُهُ أَصْبَحَتْ مَسْجُونَا
بَسُكْرٍ قَدْ رَأَيْتُ الْيَوْمَ مَبْسَمُهُ تَحْتَ الْعَقِيقِ بَذَاكَ الْوَرْدِ مَكْنُونَا

(۱۰۶) و آن چیزی که ما در رابطه با ترجمه بُستی و اسفرانی ملاحظه می کنیم این است که ترجمه این دو تا شخص دقتش از ترجمه بدیع الزمان کمتر است همچنان که می توانیم بگوییم بعضی از شعرای فارس شعر را به حالت تفننی (عشقی و همین جوری) ترجمه می کردند هر چند که در این زمینه به نیکی این کار را کردند و موفق هم بودند.

عمر خیام: یکی دیگر از این اصحاب دو زبانه ها عمر خیام است. بعد از این مجموعه، ما یکی دیگر از آن اصحاب السانین (دو زبانه ها) که شهرتشان گسترده شد و منزلت و جایگاه شان بالا رفت به سبب ذوق و قریحه فارسی که داشتند یکی از آنها عمر خیام است آن شاعری که کمتر کسی از شعرای شرقی و غربی به آن آوازه او رسیده است، اسم ایشان همسو و همطراز است با ادبیات فارسی و در جمهرة المتأدیین او را می شناسند و ما هم سزاوار است بگوییم خیام شعر عربی و فارسی را به همدیگر ربط داده است و بدین خاطر است شعر ایشان با شعر ابوالعلاء معری از وجوه زیادی قابل شباهت هست. فلسفه زندگی نزد این دو دارای ویژگی های مشترکی است، چندین بیت که در کتاب لزوم مالایزم نوشته ابوالعلاء معری هست ما را به یاد ابیات مشهوری از خیام می اندازد، خیام عالم به فقه و زبان و تاریخ و اجزاء حکمت از ریاضیات و معقولات بوده و ایشان اشعار زیبایی به زبان فارسی و عربی دارد رساله ای هم در جبر و مقابله دارد و بسیار هم مشهور است به زبان عربی آنرا نوشته اما خیام جزو آن افراد اولیه ای است که ارتباط میان جبر و هندسه را در قرون وسطی ایجاد کرده اند و ایشان درباره جبر گفته اند: یک هنر علمی است:

اما شعر عربی ایشان بجز ۱۴ بیت در دست ما نیست، و شناخت ما درباره این ۱۴ بیت مخصوص و منحصر است یعنی در آن ۱۴ بیت منحصر است، و از شعر عربی ایشان پیداست که گرایش ایشان با آن چیزی که ما از شعر فارسی وی آشنایی داریم متفاوت است

ص ۱۰۷) چرا که ایشان بسیار به خود به خود افتخار می کند (مغرور هست) ایشان می گوید: من قانع النفس هستم از دنیا به آن چیزی که با زحمت دشت و عرق پیشانی خودم بدست میارم راضی ام به همین جهت از تغییرات و دگرگونی های زمانه

درمان هستم چون متکی و وابسته به سعی و تلاش خویش هستم . و این متضاد است با آن چیزی که ما درباره خیام در شعر فارسی ایشان می دانیم که در شعر فارسی اش به خوشی ها و لذایذ دنیا روی می آورد و به هر برهه ای از عمر خود تمسک می جوید تا بهره خود را از خوشی و خوشحالی بطور کامل بدست آورد قبل از اینکه از زندگی خداحافظی بکند ، همچنان که ایشان ناسک به نظر می آید نه فاتک ، هدایتگری است که گمراهان را هدایت می کند و گناهکاران را موعظه .

تَدِينُ لِي الدُّنْيَا بِلِ السَّبْعَةِ الْعُلَى بَلِ الْأَفْقِ الْأَعْلَى إِذَا جَاشَ خَاطِرِي
أَصُومُ عَنِ الْفَحْشَاءِ جَهْرًا وَ خُفْيَةً عَفَافًا وَ إِفْطَارِي بِتَقْدِيسِ فَاطِرِي
وَ كَمْ عُصْبَةٍ زَلَّتْ عَنِ الْحَقِّ فَاهْتَدَتْ لَطُرُقِ الْهُدَى مِنْ فَيْضِ الْمُتَقَاتِرِ
فِي أَنْ صِرَاطِي الْمُسْتَقِيمُ بَصَائِرُ نُصْبِنُ عَلَى وَادِي الْعَمَى كَالْقَنَاطِرِ

می گوید اگر طبعش بجوشد زمین و زمان و عرش در برابرش تعظیم می کنند و هرگز در نهان و آشکار کار بدی انجام ندادم و همیشه خود را در محضر خدا می بینم و چه بسیار گمراهانی را که به راه راست هدایت کردم

و چقدر تفاوت است میان این ابیات و خیامی که ما در رباعیاتش می شناسیم آنجا می گوید : دین و یعبارتست از روی گردانی از کفر و دین ، و عادت و خوی ایشان سرکشیدن شراب و همدمی با زنان زیباروی است و ایشان وقتی که جام شراب را در دست می گیرد در آن جام مُلک سلطان محمود را مشاهده می کند و از آن لحن صنّیع یعنی آن ابزار موسیقی ای که در مجالس شرابخواری و میگساری ایشان نواخته می شده لحن و صدای داود را می شنود . خیامی که می گوید :

مَتَى مَا دُنْتُ دُنْيَاكَ كَانَتْ مَصِيبَةً فَوَاعِجِبِي مِنْ ذَا الْقَرِيبِ الْمُبَاعَدِ
إِذَا كَانَ مَحْصُولُ الْحَيَاةِ مَنِيَّةً فَسَيَّانٍ حَالًا كُلِّ سَاعٍ وَ قَاعِدِ
شما نگاه کنید این دو تا بیت با آن افکار و ایده قبلی ایشان .

آن خیامی که در رباعیاتش می گوید : ایشان مایوس از دنیا است به خاطر آن جوانی ای که به سرعت بهار آن پژمرده می شود و ایشان شراب را مایه تسلیت و فراموشی خاطر قرار می دهد تا فراموش بکند دوره و مدت حیات و زمانه ایشان به سرعت تمام می شود (بخاطر اینکه این مساله را فراموش بکند به میگساری روی می آورد) . در شعر عربی از غیبت دوست از زندگیش شکایت می کند بسیار حسرت می خورد و از جفای دوستان هم با صدای نازک و متضرعانه ناله می کند .

زَجَيْتُ دَهْرًا طَوِيلًا فِي التَّمَاسِ أَخٍ يَرَعَى وَدَادِي إِذَا ذُو خِلَّةٍ خَانَا
فَكَمْ أَلَفْتُ وَ كَمْ آخَيْتُ غَيْرَ أَخٍ وَ كَمْ تَبَدَّلْتُ بِالْإِخْوَانِ إِخْوَانَا
وَ قُلْتُ لِلنَّفْسِ لِمَا عَزَّ مَطْلِبُهَا بِاللَّهِ لَا تَأْلَفِي مَا عَشْتُ إِنْسَانَا

مسعود سعد سلمان : یکی دیگر از آن ذو لسانین ها یا زبان ها مسعود سعد سلمان هست (که ایشان به شعر حبسیات شعر حبسی معروف است) و از معاصران خیام بوده در قرن پنجم هجری ، ۱۸ سال را در زندان بسر برده و گناهکار هم نبوده بلکه

توطئه سخن چینان و دروغ های دروغگویان و دو به هم زنی دشمنان کاری کرد که او را به تاریکی زندان به کنج زندان بیفکند. و تواریخ ادب فارسی او را بعنوان بهترین شعرای فارس می دانند زیرا ایشان اولین کسی بوده که از قصیده آن رنگ و بوی شناخته شده اش را محو کرد؛ رنگ و بوی شناخته شده قصیده مبالغه در مدح بوده. ایشان در ضمن قصیده عواطف و احساسات خودش را جای داده، اگر خیام و معری از نظر احساس و اندیشه با همدیگر تشابه داشته باشند قطعاً مسعود سعد و ابو فراس حمدانی هم در یک فن شعری خاص با همدیگر تشابه دارند و آن توصیف زندگی زندانی است و آن غذایی که یک فرد زندانی می بیند، هر دوی این ها شهرت و آوازه شان به حبسیات در ادب فارسی است هم ابوفراس حمدانی مشهور به حبسیات است و هم مسعود سعد.

اما آن چیزی که در این جا مدنظر ماست درباره مسعود سعد، این است که ایشان جزو افراد دو زبانه است چرا که خودش به این مساله اشاره می کند و می گوید: اگر کسی مرا در حوزه زبان فارسی و عربی امتحان بکند قطعاً من فارس و شهنسوار این میدانم.

رشید الدین وطواط در کتابش حدائق السحر در حوزه معانی و بیان به شعر مسعود سعد استشهاد کرده است، اما آیا شعر عربی ایشان در دیوانی جمع شده یا نه؟ این جای تامل دارد. وطواط در منظومه یا کتاب «ابهام» این ابیات را متعلق به مسعود سعد دانسته است:

ص ۱۰۹) و لیل کأنَّ الشمسَ ضَلَّتْ ممرها و لیس لها نحو المَشارِقِ مَرَجْعُ

نظرتُ الیه و الظلامُ کانه علی العین غُرْبَانُ من الجَوِّ وَقَعُ

فقلتُ لقلبی طال لیلی و لیس لی من الهمِّ منجاةٌ و فی الصبرِ مَفْزَعُ

اری ذَنبَ السَّرْحَانِ فی الجَوِّ ساطِعاً فهل ممکنٌ أن الغزاةَ تَطْلُعُ

به نظر می رسد شاعرمان در این ابیات از صنایع بدیعی و تشبیه استفاده می کند دارای ذوق سلیمی بوده در ترسیم صور شعری بدون شک آدم موفق بوده چرا که ایشان هرچیزی را که تحت حس خودش دارد سایه خودش را بر آن می اندازد در اینجا بحث سیاهی شب را مطرح می کند....

قرائن نشان می دهد که شاعر ما در شعر عربی اش جزو آدم های خوب بوده و مجیدین یعنی کسانی که خوب شعر می گفتند؛ قطع نظر از قدرت و توانمندی ایشان بر استخدام صنایع بلاغی و آرایش کلامی ایشان جزل العبارة هستند یعنی عبارات فراوان در اختیار دارند یعنی از نظر لغوی آدم ثروتمندی بوده، رصین الاسلوب بوده یعنی از متد و منهج بسیار مستحکمی برخوردار بوده همه این ها بیانگر طبیعتی طولانی و توسعه یافته (مداد: یعنی برخوردار از ظرفیت فراوان) و سلیقه ای اصیل از ایشان است. رشید الدین وطواط مثالی را برای حسن مطلع از قول ایشان نقل کرده:

ثِقَ بالحُسامِ فَعَهْدُهُ مِیمونٌ أبدأ و قُلْ لِلنَّصْرِ کُنْ فیکونُ مِیمونٌ

ص ۱۱۰) ما چقدر دوست داشتیم که مثال های زیادی از شعر عربی ایشان نزد ما یافت می شد تا ما بتوانیم موازنه و مقایسه ای را بین شعر عربی و فارسی ایشان ایجاد بکنیم هرچند با وجود اینکه ما تعداد ابیات عربی ایشان نزد ما اندک است با این وجود ما می توانیم بگوییم که شعر عربی ایشان از نظر بلاغی پایین تر از شعر فارسی ایشان نیست .

ما سخن خود را درباره مسعود سعد به پایان نمی بریم قبل از اینکه این خبر قشنگ را بیاریم ، ما اول این مساله زیبا را درباره ایشان ذکر می کنیم بعد مطلب را درباره ایشان به پایان می بریم . آن خبر قشنگ این است : نقطه یا عامل ارتباط میان ایشان و حریری صاحب مقامات است گفته شده که مسعود سعد کتاب و ابیاتی را برای حریری در حین اقامتش در مصر فرستاده و حریری با سخنش به او این گونه پاسخ داده است :

کلام کنور الربی فاح غضا و قد غالته شایب قطر
و ریح الشمال جرت ثم جرت علی صفحة الأرض أذیال عطر
و نجم اللیالی و نظم اللالی و مغبوط عمر و مضبوط أمر
لمسعود سعد سرى المعالی سلا بالحریری فی أرض مصر

حرف های ایشان را به شکوفه های تپه ها مقایسه کرده که باد شمال بر آنها وزیدن گرفته و آنها شکوفا شده اند این ابیات همراه با ترجمه فارسی آنها در کتابی موسوم به « بدائع الملح » که به سال ۵۹۰ تألیف شده آمده است و نسخه این کتاب به خط دانش آموز ایشان تحریر شده بعد از اینکه این کتاب یکسال از تألیف آن گذشته دانش آموز ایشان آنرا تحریر کرده است . من مولف را مطالعه کردم نمی دانم ترجمه فارسی ابیات عربی کار و اثر مولف است یا شاگردش . و مهمترین چیزی که نظر ما را در این زمینه به خود جلب می کند این است که آن ترجمه فارسی ای که جدیداً اضافه شده ما از امر ترجمه شعر عربی به فارسی او شناختیم . و ما نمی توانیم بطور قطع از شعری حرف بزنیم که مسعود آنرا برای حریری فرستاد و نمی دانیم که آیا عربی بوده یا فارسی و اگر هم بتوانیم سخن بگوییم که آن به گمان بیشتر ، عربی است و آن بخاطر دو علت است : اول اینکه حریری علمش بفارسی شهرت نیافت مانند بدیع الزمان همدانی بعنوان مثال مسعود به سوی او شعر فارسی فرستاد و دوم اینکه حریری از شعر مسعود تقدیر و ستایش می کند که شگفتی و تعجب زیاده را به شعر عربی ناب و خالص که مانند مسعود سعد سلمان بر زبان فارسی جاری کرده است اشاره می کند .

الفارابی : ابیاتی را با قافیه لام و در بحر کامل از فارابی یافتیم که به مزاج نفس انسان و تکامل آن می پردازد مانند

کمل حقیقتک التی لم تکمل و الجسم دعه فی الحضيض الأسفل

ص ۱۱۱) **أبو علی سینا :** ابن سینا که بسیار از آثار فارابی متأثر بوده این ابیات از چشم بیدار و هوشیارش پنهان نماند به ناچار او از آن ابیات تاثیر پذیرفته پس قصیده معروف عینیه خود را بر همان وزن و سیاق گفته است و این قصیده را الوراقیة نامیده که مطلع آن این است :

هبطت إليك من المحمل الأرفع ورقاء ذات تعزز و تمنع

چون این قصیده معانی فلسفی و روان شناسی زیادی در آن هست بسیاری از شعراء تبعیت کردند و به سبک ایشان قصیده عینیه آوردند از جمله :

(۱) أمير الشعراء احمدشوقي که گفته :

ضَمِي قِنَاعِكِ يَا سَعَادُ أَوْ اِرْفَعِي هَذِي الْمَحَاسِنُ مَا خُلِقْنَ لِبُرْقَعِ

که این بیت هم یک نوع عینیه است

(۲) شیخ محمد جواد بلاغی هم گفته ایشان هم قصیده عینیه سروده :

نِعْمَتُ بَأَن جَاءَتْ بِخُلُقِ الْمُبْدِعِ ثُمَّ السَّعَادَةُ أَنْ يَقُولَ لَهَا ارْجَعِي

(۳) شیخ محمد صالح سمنانی مازندرانی که این را گفته :

بَزَغْتَ إِلَيْكَ مِنَ الْفُضَاءِ الْأَوْسَعِ شَمْسُ أَشْعَتِهَا بَهِي الْمَطْلَعِ

(۴) شیخ محمد تقی جعفر تبریزی

طَلَعْتَ إِلَيْكَ النَّفْسُ أَحْسَنُ مَطْلَعِ مَشْغُوفَةٌ بِكَ وَ هِيَ ذَاتُ تَوَلُّعِ

(۵) عادل غضبان مصری

وَرَقَاءُ يَا صِنُو الْمَلَأَكِ رَجَعِي نَعْمَ الْهَوَى وَ بِحَمْدِ رَبِّكَ فَاسْجَعِي

(۶) علی نصوص الطاهر ، و قد شطر القصيدة

(هبطت إليك من المحمل الأرفع) علوية النسמת المبدع

إن قيل إنا لانراها أشبهت ورقاء ذات تعزز و تمنع

(۱۱۲-۷) محمدرضا حکیمی ، نویسنده کتاب « ادبیات و تعهد در اسلام یعنی الأدب و الإلتزام در اسلام ایشان هم قصیده

قشنگی با همین مطلع گفته

طال الوقوف لذي الخمي يتطلع و مسارح الدهناء و شى الأدمع

بمذارفٍ وكفت على أطلالها و كَفَتْ شُهُوداً لِلْغَرَامِ الْمُوجِعِ

همه این هفت نفر قصیده عینیه گفته اند

✽ السعدی شیرازی : یکی دیگر از دو زبانه های ماسعدی شیرازی است که ایشان از اهالی قرن هفتم هجری بوده غنی و

سرشار از بیان هست : میراث ادبی ایشان مهمترین و بزرگترین چیز در ادبیات فارسی هست .سعدی کسی به حساب می آید

که بنیاد غزل خالص را پایه گذاری کرد و این فن را به اوج خودش رساند بعد از ایشان شاعرانی ظهور پیدا کردند که صورت

های خاصی را به غزل دادند مثلاً فقط غزلسرایی کردند بعد از سعدی کسانی پیدا شدند و شعریایی آمدند که سرعت خاصی به

عزل دادند و فقط در حوزه غزل شعر سرودند (غزل : شعری که به ذکر محاسن زن می پردازد زلف یار چشم دلدار و ... و ما انواع غزل را در ادبیات عرب داریم ۱- غزل عذری یا غزل پاک : این نوع غزل خیلی پاک بوده و کلمات بی ادبانه و دور از عفت در آن نبوده ۲- غزل فاحش : در این نوع غزل بی ادبانه و بی نزاکت و بدون پرده و سانسور صحبت کردند ۳- غزل مذکر : غزلی که در آنها به بیان محسنات پسرک های قشنگ و زیبا پرداخته شده که در بین شعرای عرب « ابونواس » بعنوان بنیانگذار این صنعت شعری یعنی غزل مذکر شناخته شده است)، ایشان شاید تنها شاعری باشد در میان شعرای مشرق زمین که ادبیات ایشان در میان اروپاییان آنقدر رواج یافته که در میان مسلمانان رواج پیدا کرده ، ویژگی های شعری ایشان حتی برای ذوق عصر حاضر نیز گوارا است و رای و نظرش حکیمانه است که متزلزل نمی شود و روحی که داستان هایش را زنده می کند و فریاد طنزگونه (مسخره آمیز ، طعنه آمیز) با مدارایش نقائص (اخلاق ناپسند) و معایب انسانی اش را بیان می کند با تمام آن مزایایی که او دارد نزدیک است او را نزد معاصرانش از دست بدهیم تا حقیقت او را در شگفتی مان به او بشناسد .

سعدی در مدرسه نظامیه در بغداد درس خواند و در محضر بزرگان عصر شاگردی نمود او کسی است که در باب ۷ کتاب بوستانش گفته است : ایشان شب و روز مشغول تکرار و تلقین بود

ص ۱۱۳ و زمانی که تفسیر حدیث رل به نحو احسن انجام می داد دوستانش غیرتی می شدند و این بیانگر ایا است که ایشان در مدرسه نظامیه مشغول به تدریس بودند و در باب پنجم گلستان داستانی را می آورد که فحوی و محتوی آن این است ایشان بچه ای را در مسجد جامع کاشغر دیدند که در دست ایشان مقدمه زمحشری در نحو بود و ایشان این حرف را تکرار می کرد : ضرب زید عمرأ سعدی به ایشان گفت خصومت بین زید و عمر همچنان ادامه دارد ؟ و خرچند بین خوارزم و خطا صلح صورت گیرد اما خصومت میان زید و عمر تمام نمی شود آن بچه خندید و درباره سرزمین ایشان سوال کرد گفت من مال شیرازم ، سپس این بچه ابراز تمایل کرد که از شعر سعدی چیزی را برای او بخواند (نگفته من سعدی ام گفته من مال شیرازم ولی آن بچه شعر سعدی را حفظ داشته) پس سعدی این شعر را گفت :

بلیت بنحوی یصول مغاضباً علیّ کزید فی مخاطبة العَمرو

علی جرّ ذیل لیس یرفع رأسه و هل یستقیم الرفع من عامل الجر

آن بچه گفت : بیشتر اشعار سعدی به فارسی است اگر از شعر فارسی اش برای من بخوانی (بسرایی) قطعاً به فهم نزدیکتر است و وقتی که آن از فردا یا آینده باشد به او گفته شده اگر روایت کننده آن سعدی شیرازی باشد پس آن کودک به سوی او با فروتنی و مهربانی و ناراحتی رفت چه بسا که او شایسته و لایق این است که در علم اش به زبان عربی دور اندیش و ژرف اندیش است .

سعدی شعر عربی دارد که بعضی از علما قاطعانه گفته اند که این شعر را در أثناء ماندنش در بغداد سروده است .

شعر عربی سعدی بخشی از کلیات ایشان را تشکیل می دهد و از هشت صفحه بزرگ تألیف شده و در جا جای کتاب

گلستانش هم ابیات و اشعاری به زبان عربی یافت می شود .

از جمله اشعار صوفیانه ایشان قصیده ای است که این بیت شعر مطلع آن است :

على قلبی العُدوان من عینی التی دَعَتْهُ إِلَى تِیهِ الهَوی فَأُضَلَّتْ

ص ۱۱۴) سعدی در این قصیده خودش متأثر از شاعر صوفی عربی ابن فارض است که ایشان قصیده معروف اش « الثائیه الکبری » است . این دو تا قصیده هر دو تا از یک بحر هستند و دارای یک قافیه هستند و مقابله و موازنه قصیده ثائیه سعدی با ثائیه ابن الفارض به این مساله اشاره دارد که این دو تا شاعر تشابه هایی با همدیگر داشتند ابن الفارض صورت هایی را در این قصیده به ما عرضه می کند که دارای رنگ و بوی محلی خاص است به بیان صحرا و بیابان و اهل صحراء و رفت و آمد آنها در چهار گوشه صحرا می پردازد و سعدی هم به همین صورت می گوید : آه و ناله هایش بر صدای آنها تفوق و برتری یافته است صبح گاهانی که بر اهل عشیره و اهل طایفه سوار بر مرکب های شان شدند و رفتند .

توجه : دانشجوی محترم لطفا بدون اجازه و رضایت بنده از این جزوه استفاده نکنید ، قیمت این جزوه ۱۰ هزار تومان است البته در صورت دانلود گروهی یا عضویت (با دانلود کتاب و جزوه و سوالات و کلید) مبلغ هشت هزار تومان پرداخت نمایید پس به خاطر مبلغ کم مدیون نشوید چون فقط برای تایپ این صفحات خیلی وقت و هزینه شده است پس برای خرید این جزوه و سایر جزوات لطفا به وبلاگ مراجعه کرده و بهم ایمیل بزنید . و به بنده در خدمت رسانی به دانشجویان این رشته یاری کنید ، لطفا برای دیگران کپی و تکثیر و ارسال نکنید .

باقر بهروزی

تاریخ نگارش ۹۴/۹/۱۷

Nekai.blogfa.com

Behroozi.tk

bagher_behroozi@yahoo.com

مرکز درسی دانشجویان ارشد پیام نور
ادبیات عرب جزوه و نمونه سوال و کتاب